مفتاح الحقایق

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بی احصا مر آن فردی را که همه خلایق را از روح آفرید و صلاة صلوات نامیات
و تحف تحیات زاکیات از صمیم گوشه نشینان فلک حضرات نثار روح پر فتوح خورشید
شرق رسالت و آن بدر هدایت رسول الثقلین و خواجه کونین محمد
که آفرینش را غرض اوست و بر آل و اصحاب او باد و بعد چنین گوید فقیر حقیر
جانی عبد القادر ابن حسن رومانی که چون بمطالعه مفاتیح مشغول بودم دیدم
که مسایل متفرق بود خواستم که نوعی شود که جان طالبان به دانستن آن در رهی ره برد
و در آن کتاب متفرق بعبارت شکسته بسته بهم پیوسته از آن مفتاح مفاتیح مفتوح نام
نهاده آمد یقین که کسی که این رساله را مطالعه فرماید زود بمقصود رسد و بعد از آن
در مفاتیح چون شروع نماید مطالعه کردن آسان و این کتاب مشتمل است بر هفده فصل

فصل اول در منسوبات خانها خانهٔ اول منسوب است بتن و جان و آغاز کارها و تدبیر
در مصالح و آنچه خواهد کردن و جنبیدن و کیفیت زندگانی و سعادت و شقاوت
و از اعضا دلیلست بر سر و روی خانهٔ دوم دلیلست بر مال و معاش و کیفیت دخل و
خرج و قدوم غایب و بیع و شری و سخاوت و بخل و خوردن و آشامیدن و از
اعضا دلیلست بر گردن و حلقوم و اطراف گردن خانهٔ سیم دلیلست بر برادران
و خواهران و سفر نزدیک و نقل و حرکت و خواب دیدن و از اعضا دلیلست
بر دوش و دستها خانهٔ چهارم بر پدر و املاک و ضیاع و عقار و دفین و دانستن احوال
پدر و کم مفارقت اقتدا و عاقبت کارها و از اعضا دلیلست بر معده و سینه و پستان
خانهٔ پنجم دلیلست بر فرزندان و طرب و هدایا و منسوبات و اخبار و رسل و بیت المال
املاک و بدی و رستگی و از اعضا دلیلست بر جایگاه خانهٔ ششم دلیلست بر بیماری
و رنجها و اقتضا و عیبها و سختی و سلامتی و مدت بیماری و شناختن احوال بندگان
و ستوران

و ستوران سم شکاف و اعضا شکم و ناف خانهٔ هفتم دلیلست بر زنان و شریکان و خصمان
و دزدان و مخالفان و نکاح و غایب و خصومتها و گم شده و از اعضا بزیر ناف
و سرین و نشستگاه خانهٔ هشتم دلیلست بر خوف و خطر و میراث و باطل شدن
چیزها و رسیدن اندوه و غربت و ماتم و داشتن بیت المال از ازدواج و شرکا و دیگر غایب
و کیفیت احوال هر یک و از اعضا دلیلست بر آلت شهوه و مقعده و رحم و مثانه خانهٔ نهم
دلیلست بر سفرها و دین و مذهب و اعتقاد و طاعات و علوم و قرآن و داوری و تعبیر
و طبع و عقل و کتابت و دانستن احوال و عاقبت و زیرکی و درویشی و کیفیت خبر
از اعضا بر رانها خانهٔ دهم دلیلست بر سلطنت و جاه و رفعت و ملک و سروری
و معزولی و مشهوری و حکومت و احکام مادران و شغل و عمل و کیفیت هر کاری
اعضا دلیلست بر زانو و پیوند زانو خانهٔ یازدهم دلیلیست بر سعادت و درجات
و امیدها و یافتن مراد از دوستان و دوستی کردن و بیت المال و دلیلست بر روزی

و امرا و نابینان و آنچه از شغل و عمل طلب دارند و احوال عشق و عاشقی و دوستی نمودن و

و کاذب و کیفیت هر یک را و از اعضا بر ساق خانه دوازدهم دلالت بر دشمنان

و شقاوت و سختی و قرض دادن و گرفتن و ستوران و گرفتار شدن و خلاص و محنت

و غم و جهد و شناختن نیکی و بدی و احوال دشمنان و کیفیت هر یک و از اعضا بر پاها

خانه سیزدهم دلالت بر سر و نفس و رای و تدبیر خانه چهاردهم دلالت بر نفس غیر

و ضد و منع سرور دل خانه پانزدهم دلالت بر فرح اگر و احوال امور کلی و قضایا و

این خانه گویند خانه شانزدهم دلالت بر عاقبت العاقبت و فراغت و ترک امل

و از این خانها چهار خانه را وتد گویند و آن اول و چهارم و هفتم و دهم است

دلالت کند بر حال و اقوای بیوت در قوت و چهار خانه را مایل الوتد خوانند

و آن دوم و پنجم و هشتم و یازدهم است و دلالت کند بر مستقبل و اوسط بیوت در

قوة و چهار خانه را زایل الوتد خوانند و آن ۳ و ششم و ۹ و دوازدهم است

دلالت

دلالت کند بر ماضی و اضعف بیوت در قوت و چهار خانه باقی را زواید خوانند

و شواهد اربعه نیز گویند ۱۳ را شریک اول دانند ۱۴ را شریک چهارم ۱۵ را

شریک سادس نزد هم را شریک دوم و هر یک از این زواید را وتد الوتد خوانند و از خانهای

دوازده گانه هشت خانه را ناظر خوانند که آن ۱ و ۲ و ۴ و ۵ و ۷ و ۸ و ۱۰ و ۱۱ است

چهار خانه دیگر را ساقط خوانند که ۳ و ۶ و ۹ و ۱۲ است و خانهای ناظر را

اقوای و خانهای ساقط را اضعف بیوت دانند و در منسوبات اشکال

سعد خارج است منسوب بمشتری و دین و علم و قضات و ائمه و اشراف و از صور مردم

فراخ سینه خوش صورت بسیار محاسن شیرین سخن خوش گفتار و سیاه چشم کوتاه گردن

و از بقعها مسجد و مشهد و عبادت گاه و مدرسه و از طعامها آنچه شیرین باشد و از جامه

قطنی و از احجار یاقوت و زر و لعل و از بویها عود و عنبر و هرچه بوی خوش دارد

سعد داخل است منسوب بآفتاب و ملوک و اکابر و تعلق دارند و میل بسیار است

واز صفتها پاکیزه و بکار خوب و کسب حلال و از صورت مردم گندم گون سبز رنگ سیاه چشم
فراخ سینه معتدل قامت و از بقعها مخزن و بازار و مسجد و عبادتگاه و از طعامها آنچه
شیرین و لطیف بود و از احجار جواهر و هرچه با آفتاب منسوب است ❊ نحس خارج منسوب
براس و بر مردم سفله دون و دلالت کند بر غایت ظلم و از صورت مردم گربه چشم و آبله
روی گربه لقا و از بقعها قبرستان و مزبله و از طعام تلخ و از بویها چیزهای تند گرم و از آب و
آتش و از احجار سنگهای سقط ❊ ممتزج است منسوب بعطارد دلیل بود بر غلبه
و کثرت مردم و از طبقات مردم طبیبان و منجمان و نقاشان فیلسوف و محاسبان
و خطاطان و اصحاب کیمیا و کسانی که بفضل و هنر آراسته باشند و از صورت
مردم میانه بالا سیاه چشم تنگ محاسن فراخ پیشانی پیوسته دندان و شیرین سخن
و از بقعها کتب خانه و مدرسها و از احجار فیروزه و دانهای قیمتی ❊ سعد منقلب
و از منسوبات بزهره و شغفباری و لهو و طرب و فرزندان و از صورت گشاده
قامت

قامت باریک لب کشاده ابروی سفید پوست سیاه چشم و از بقعها عیش گاهها
و از احجار چیزهای خوب با قیمت مثل مروارید ❊ نحس منقلب است منسوب بزحل
و عمارت و زراعت و روشنائی و دهاقین مردم و باغبان و چاه کندن بدو تعلق
دارد و از کره و سنگها و صورت مردم دهان فراخ بزرگ بینی کوچک چشم زرد روی
میانه بالا و از مردم حبشی و زنگی و اسیران و غلامان و کنیزان و از بقعها جایهای
تاریک و زندان از موضع دریا و خندق و از جنس ساز عود و چنگ و از احجار
سنگ سیاه بی قدر و سرب ❊ نحس داخل منسوب است بزحل و زراعت و عمارت
و روستای و دهاقین بدو تعلق دارد و از صورت مردم سیاه چرده کوچک چشم زرد روی
دراز بالای پیوسته ابروی و از [illegible] سرب و سنگهای بی قیمت ❊ نحس ثابت است منسوب
بمریخ جنگ و فتنه و خون ریزش تعلق بدو دارد و از مردم اشقر ازرق چشم میانه بالا
باریک گردن بزرگ سر و برابروی او نشانی از زخمی بود ❊ سعد ثابت است

منسوب بزهره بنقش و حرکت و سفر و فتوح و عوام الناس تعلق دارد بدو و از مردم
صلحا و خداترس و از صنعتها بزازی و مرواریدفروشی و از مردم سفید پوست سیاه
چشم گرد روی کوچک دهان دراز گردن فراخ سینه معتدل قامت شیرین ۱۰
سخن و از بویهای گلاب و کافور و ریاحین سعد خارج است منسوب بماه است
سلطان و شعر و جاه بدو تعلق دارد و از کارها زرگری و حکاکی و جواهرفروشی
و بازرگانی و از صورت مردم خوب روی بلند قامت بزرگ چشم سفید پوست
که بر روی آینه بنه گچه و از بقعها جای و تکاه و از طعام شربت و از بویها بوی خوش
و از احجار یاقوت سرخ و لعل و عقیق داخل سعد است منسوب بمشتری و علما ۱۱
و زهاد و عباد و از صورت مردم خوب صورت مردم خوب صورت سفید پوست
که در روی او خالهای سیاه باشد و از بقعها بر کنار دریا و از بویها کافور و از ۱۲
احجار طلق منقش و از احجار بلور نحس خارجیست بذنب و از مردم اوباش بدو
و دلیلست

۱۳ و دلیل است بر چیزهای بلند و از بقعها قلعه و مناره و کوههای بلند و از صورت مردم دراز
بالای ضعیف رنگ اشقر که بر روی او آبله باشد و فراخ دهان نحس منقلب است
منسوب بمریخ و دلیل است بر سپاهیان و جلادان و اسلحه و آلات حرب بدو تعلق دارد
و بعضی گویند بر سده رخان و کودکان بدو تعلق دارد و از صورت ساده زنخ
۱۴ و سفید پوست سرخ موی ازرق چشم سطبر گردن ضعیف خصر سعد داخل است
منسوب است بزهره و این را قائم گویند از آنکه چیزهای بلند و سفید بدو تعلق دارد و از
۱۵ صورت دراز بالای ضعیف ترکیب و باریک اساق کشاده ابرو ثابت منسوب
بعطارد و منجمان و محاسبان و اهل قلم و چیزهای منقش تعلق بدو دارد و از صورت
مردم میانه بالای سبز رنگ فراخ پیشانی تنگ ماسن باریک لب کوچک بینی تمام تن
و تیر دوست و از مواضع بر کتب خانها و از بید و از ترنج و نفحه جوش و از احجار لاجورد
۱۶ منسوب بقمر مغرب بقعه و آب باران و سیر در سولان و [illegible] و جاسوسان

وسا قران و از صورت دراز بالای نزدیک شده و بدان بد و تعلق دارد و می باید
دانست که استادان این فن بنای رمل بر خانه شانزده کانه بردی یاسی که همچنانکه
ابتدای بروج بر آتش نهاده اند دوم بر خاک و سیم بباد و چهارم بآب ایشان نیز همچنان
بیکی و بند اما بنای رمل چون بر عناصر اربعه نهاده اند پس بر ترتیب عناصر نهاده اند
که اول آتش و دوم باد و سیم آب و چهارم خاک و همچنین تا آخر چنانکه او ... و عدد ۱۲
او آتش بود ۲ و ۹ و ۱۰ و ۱۳ او باد بود ۳ و ۷ و ۱۱ و ۱۵ آب بود ۴ و ۸ و ۱۲ و ۱۶
خاک بود ۱۲ و ۱۱ تمام شد رساله بعون الله تعالی ۱۲۰۱

در طهران از روی نسخه جامع ...
ملا حسین رمال ...
در این علم استاد است
دور دوران ...

کتاب در علم رمل

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و شکر کردگار لم یزل — ذات پاکش خالی از نقص و خلل
کردگار عرش و فرش و فوق و تحت — پادشاه بی نیاز از تاج و تخت
ذو الجلال حی جاویدان خدا — جمله اشیا را بد و کارش کدا
آن خداوندی که از صنع قدم — نقش بندی کرد بی دست و قلم
صورت اشکال و اشیا آفرید — هیچکس ذات و صفات او ندید
چون در عالم بقدرت باز کرد — معنی آدم بصورت ساز کرد

فی نعت جناب سید المرسلین ص

معنی آدم ز نور مصطفا ست — آن رسولی کو باب پادشاست
آنکه چون آمد بصحرای وجود — جمله اشیایش آمد در سجود

چون رسالت در جهان بنیاد کرد / جملهٔ عالم بدین آباد کرد

صد هزاران رحمت و لطف خدا / باد بر روح روان مصطفی

رحمت حق باد بر اصحاب او / بر وجود مهر و احباب او

رحمت حق باد بر وی بیشتر / آن علی کاسلام ازو شد منور

باد رضوان بر علی مرتضی / آنکه دارد نسب پاک مصطفی

رحمت حق با هزاران در علین

باد بر جان حسن دیگر حسین

در مناجات

یا رب از ارواح آن پاکان پاک / جامه عمرم نگردان زود چاک

تا من از فیض دل بیدار خویش / کشف گرداندم همه اسرار خویش

کین ضعیف از شهر شیراز آمدم / در حریم پرده راز آمدم

خوردم

خوردم اندر بحر فکرت غوطه / یافتم زاصداف رحمت قوطه

چون بخار رحمت حق یافتم / روی خود از خلق عالم تافتم

خواستم تا معجزات دانیال / آورم در سلک نظم این مثال

در دلم افتاد لیکن علم نهان / کشف کردایم بر خلق جهان

خلق عالم زو بکام دل رسند / بی شکی در حل هر مشکل رسند

سبب نظم کتاب

هر که علمش کرد دانشور شود / سرفراز جمله کشور شود

گوهرش از نوک معنی سفته شد / نظم این در شهر همدان گفته شد

بس لطیف است ای برادر این هنر / در علوم دانیالش می شمر

او رسول حق نبی بود در جهان / کرد از رمل آشکارا هر نهان

جمله عالم ازو مشهور شد / در فیضش همی جهان معمور شد

یکشبی در خواب دیدم در اتیال کو خطابی کرد اندم در مقال
کی حسین از خواب خوش بیدار شو محرم ان در پرده اسرار شو
چند خسپی خیز و بیداری گزین تا که دریابی تو اسرار یقین
چون خطاب آمد سبک برخاستم وز پی این نظم طبع آراستم
تا رسالة انیظم املا کنم صورت اشکال رمل انشا کنم
کل تشکیلات را گویم تمام تا رسد هر مبتدی از وی بکام
اول از لحیان گفتم آغاز سخن برگشایم پیش خلق ای راز من

باب اول لحیان ⁂ در شرح آن در صفت تشکیل

هست لحیان فرد و سه زوج ار نخست چون فتد در نقش ها شی تند رست
طبع او گرم است از روی مزاج زانکه آتش دار داو بر فرق تاج
یکعدد آن آتش این پر هنر هست در صغری و کبری این قدر
طبع

طبع او شیرین و رنگ او شکر معدنی در زم در روزی دان و تر
خانه جان وقت و زینه کی گر بدانی داری از انگشت کی
هست در اول ز تشکین حرف ف اسم خلق از حرف بیرون کن بعرف
در دوم سه باشد او را از عدد یاد گیرش تا قوی باشد مدد
فا الف و یا ارسید است از حروف تا شود خلق جهان را زو وقوف
هست منوبش ز کوکب مشتری ور شمش پنجه آرد سروری
قوس نسبت کرده اندش از بروج گرچه سعد است نحس باشد بجوج
چون بدانستی که لحیان چند و چیست قبض داخل فهم کن انکه کیست

باب دوم قبض الداخل

قبض داخل زوج و فرد و دو زوج و فرد در دوم حال و معاشت سازگرد
همچو شش فرد او خاکست و باد وین دو عنصر ضد یکدیگر فتاد

عنصر بادش دو و خاکش چهار   شش عدد صفرست نیکو یاد دار
عنصر بادیش ده و دان این بصیر   دو عدد بادست و هشت از خاک گیر
از دو شرین سخت وکانی باشد او   واقف گنج نهانی باشد او
لیک اعدادش با خر دانسته ام   صد عدد بالای هشش نهاده ام
سکن حرفش هست در حادی عشر   گر بدانی نیک باشی با خبر
از حروفش کاف خود آمد پدید   وین دو حرف انجا که او در اسید
شکل او منسوب شد با آفتاب   نیک خوان و نیک دان اندر کتاب
نسبتش از برج باشد اسد   گر بود در مال مردم را مدد
روز یکشنبه بود منسوب شد   چون فتد در نقش کارت خوب شد
قبض داخل گفته آمد در مقال   بعد از آن از قبض خارج کن سؤال

باب سیم در قبض الخارج

قبض خارج

رب لر ۱۱

قبض خارج فرد و زوج فرد و زوج   در سوم باشد در شکلش اوج
فرد او چون آب و آتش امد است   این دو عنصر ضد و ناخوش آمدست
عنصر وی چار در صغری بود   پنج او را عنصر کبری بود
عنصر آتش سه و آتش یکی   چار از و باشد صغری بی شکی
عنصر کبرایش پنج آمد پدید   یک ز آتش چار از آبش رسید
خانه اخوان دگر رفتن زجا   رفتن و با دوستان کردن وفا
در ششم خانه بود او را عدد   جمیت ویک مبدان الاد اریگاه خود
سکن حرفش هست در ثانی عشر   لام و عینش حرف دان ای با بصر
اغبرست و معدنی و تلخ و سخت   فهم کن این شکل را ای نیکبخت
از فلک منسوب او باشد براس   کو کند بنیادها را بی اساس
قبض خارج گفته آمد در سخن   از جماعت چار زوجش یاد کن

باب چهارم جماعت

چون تهی دیدش ز افراد اوستاد — آتش و باد و آب و خاکش زوج داد
زان سبب گوید جماعت نام اوست — در چهارم عاقبت از روی نکوست
خانهٔ آب و عقار و ملک زرع — چون در آموزی بدانی اصل و فرع
سکن اعدادش با خر دلعه اند — صد عدد با سی و شش بنهاده اند
سکن حرفش است در ثالث عشر — میم دارد از حروف ای با خبر
شور و سنگین کانی و سخت و کبود — نیک بشناس آنکه با بی زود سود
زیر برج سنبله نسبت نهاد — گفت ای عاقل نگر سید ار باد
چون جماعت را بیان شد تمام — یاد کن شرح فرح را در کلام

باب پنجم در فرح

چون فرح دو فرد و زوج و فرد شد — خانهٔ پنجم ورا در خورد شد

خاک و

خاک و باد و آتشش فرد است زآن — عشقبازی نصیبش شد در جهان
هفت باشد عنصر صغرای او — یازده عنصر بود کبرای او
هست آتش یک و باد و خاک شش — یازده کبری از آن تیز آن نگر
خانهٔ فرزند یار مهربان — وانکه باشد سر ز زر او در دل چو جان
هست آتش یک و باد و خاک چار — هفت صغری گفته آمد یاد دار
لیک اعدادش در اول شد یکی — سکن حرفش در نهم شد بی شکی
طا ز ال ز حروفها منسوب است — کو خزانهای نکو دارد ز دوست
گرم حیوانی و شیرین سفید — همجلس زین شگفت خود با امید
زهره از کوکب بدو منسوب شد — در دو یم آدینه از دی خوب شد
از بروج او را بمیزان داده اند — وین چنین اندر کتب بنهاده اند
چون فرح را یاد کردی در سخن — عقله را بشناس از سر تا به بن

باب ششم در باب عقله

عقله فرد و دو زوج و زوج فرد دان — در ششم سکنی زند دفر بگان
اولش آتش بود آخر ز خاک — زین سبب این شکل باشد دردناک
عنصر صغریش پنج آمد عیان — عنصر کبریش نه آمد بیان
آتش او یک بود خاکش چهار — پنج صغری گفته آمد یاد دار
کبریش آتش یک خاکیش هشت — نه عدد باشد کز آن نتوان گذشت
خانه رنجور و زندو و بندگان — وان که دارد بند غم در پای جان
حرف او نون است در رای عشر — او ز مطلوبت نمی‌دارد خبر
درهم دارد عدد پنجاه و پنج — دارد اندر بنده را از بیم و رنج
تخم کانی سخت و سنگین و سیاه — صورتی تاریک دارد پس تباه
هست از منسوب او کوکب زحل — وانکه شنبه روز ای شد در عمل

نسبت

نسبت برجش ز دلو آمد پدید — گفتم این معنی تو را باید شنید
صورت عقله چو شد بر تو عیان — شرح انکیس گویم در بیان

باب هفتم انکیس

صورت انکیس سه زوج است فرد — سکن او در هفتمین ای نیکبخت مرد
نقطه خاکش ز فرد آمد پدید — در عناصر گفته خاکش را رسید
عنصر صغرای خاکش هشت و چار — وان کبری هشت باشد یاد دار
خانه دوستی و انبازی و نکاح — وانکه عقد از روی تمسک و صلاح
سکن اعدادش بهشتم ای بشش — آورد از نکبت او دلهای خویش
حرف سکنش در دویم شد به وحا — حرف اعدادش گر رسید او یاد
تخم و کانی و سیه سخت و گران — چیزهای غایب اندر وی نهان
نسبت از برجش بجدی آمد عیان — بشنو این معنی که گفتم در بیان

چون زحل را نسبت از کیمس بود / روز شنبه عکس دید از وی نمود
چونکه از کیمس شنیدی سخن / شرح حمره ای برادر یاد کن

باب هشتم در حمره ۞

حمره زوج و فرد و زوج و زوج خواست / سکن او در هشتم آورده راست
نقطه فردش ز عنصر باد گیر / در عدد صغری و کبری یاد گیر
خانه اموات و میراث است و بیم / مردمان راهست از وی خوف و بیم
سکن حرفش در سیم آمد پدید / جیم و قاف از حرفها او را رسید
بیست و هشت اعداد او در هفتم درست / این عدد هرگز نیفزود و نکاست
نسبتش مریخ و حمره نام او / روز سه شنبه بود آرام او
هست حیوانی و سخت و سرخ و تر / پس تعلق باشدش در کان و زر
نسبت او از بروج آمد حمل / این سخن گفتم بدان ای بدل

حمره را گفتم اگر گوشت شنود / پس بیاض از شکلها بشناس زود

باب نهم در خصوص بیاض ۞

زوج و زوج و فرد و زوج آمد پدید / شد بیاض و از سفر کامت رسید
در نهم سکنش بود ای با خبر / خانه علم و ادب دان و سفر
نقطه آبش ز عنصر باد دار / در عدد صغری سه و کبری چهار
گرچه سکنش در نهم بنهاده اند / حرف اعدادش بچارم داده اند
ده عدد یا دال وری منسوب اوست / این عدد یا حرف در چهارم نکوست
سه عدد شد عنصر صغرای او / چار باشد عنصر کبرای او
نسبتش هست از کواکب با قمر / زان دوشنبه دارد از عالم خبر
نسبتش با برج سرطان باشد او / از خلایق با رسولان باشد او
چون بدانستی بیاض ای نیک خلق / نصرة الخارج بدان با هر دو فرد

باب دهم نصرة المخارج

فرد و فرد و زوج و زوج آمیخته — نصرة المخارج از آن آمیخته

هر دو فردش آتش و باد آمده است — وین دو عنصر پس به بنیاد آمده است

یکعدد آتش دو باد ای با خبر — هست در صغری و کبری این قدر

خرد و سبک و زردست و معدن ما نیست — سخت و شیرین عنصر او بالای اوست

در دوم چون شکل این اشکال شد — نسبتش با شاه نیکو فال شد

در نهم باشد در اسکن عدد — در ربیعین و خامس هست از نیک و بد

واو تا از حرفها منسوب اوست — وین دو حرف اندر نشیم دیر اوست

نسبتش با آفتاب آمد پدید — روز یکشنبه ز ایامش رسید

از بروجش ثابت آمد با اسد — کو دهد در شغل سلطانت مدد

نصرة المخارج چو دانستی تمام — نصرة الداخل بدان ای نیک نام

باب یازدهم

باب یازدهم نصرة الداخل

زوج و زوج و فرد و فرد آورد باز — نصرة الداخل از اینجا کارساز

از عناصر فرد او آبست و خاک — گفتم از بشناسیش از طبع پاک

عنصر وی هفت در صغری بود — ده دو اعدادش در کبری بود

هست در صغری سه آب خاک چار — هفت شد این عنصر او یاد دار

آب چار و خاک شش آمد عیان — ده در دو باشد ز کبری نیک دان

هست حیوانی و چرب و نرم و تر — با نباتش نسبت ای با خبر

مسکن اصلش هست در حادی عشر — خانه امید کل سر به سر

مسکن حرفش شد به پنجم خانه دشمن — او ز امیدت خبر دارد یقین

مسکن اعدادش ثمانی عشر گشت — زان نهاد اعداد او هشتاد گشت

مشتری منسوب این شکل گشت — کو خبرهای نکو دارد ز دوست

نسبت او از زوج آمد بمرت ‏ هست در قربان حی لایموت

نصرة الداخل چو آمد در بیان ‏ عتبة الخارج دهم یا تو نشان

باب دوازدهم عتبة الخارج

شکل وی سه فرد و زوجی ساختند ‏ عتبة الخارج از آن بشناختند

آتش و باد ایش از عنصر گشاد ‏ گفتم این را با تو بشنو یاد دار

شش عدد دان عنصر صغری او ‏ هفت باشد عنصر کبری او

هست در صغری یک آتش پس دو باد ‏ آب او را سه و شش میداد یاد

عنصر کبری یک آتش شد عیان ‏ باد و آب چهار این هفت دان

چون بدشمن نسبتش کرد اوستاد ‏ زان بهشتم ح و خ حرفش نهاد

سکن اعدادش بثالث عشر دان ‏ واحد و تسعین عدد میدار آن

دار دا و منسوب علوی باد نب ‏ نحس جوان و نحس داتش زین سبب

عتبة الخارج

عتبة الخارج کنون بشناختم ‏ پس ابا شکل نقی پرداختم

باب سیزدهم نقی الخد

فرد و زوج و فرد و فرد آمد نقی ‏ کوکب نقش باشد مطلقی

فردی چون آتش و ایست و خاک ‏ زین سبب ثابت بود بار وی پاک

عنصر صغریش هشت آمد عیان ‏ وان کبری سیزده باشد بدان

عنصر صغری یکی آتش سه آب ‏ خاک چهار این هشت باشد در حساب

هست در کبری یک آتش آب چار ‏ هشت خاک سیزده میکن شمار

زرد تره ترم و حیرانی بود ‏ همچو گنجی کو بویرانی بود

شد بثالث عشر سکن اهل داد ‏ ای حریف اکنون که باید وصف داد

در دوم ت ض د حرفش اوستاد ‏ نسبت مریخ کردش اوستاد

سکن اعدادش برابع عشر دان ‏ ص و خ و شش عدد از وی بخوان

شبیهش با عقرب آمد از بروج / صورتش نیکو ولی طبعش لجوج

سه‌شنبه شب به طبع این شکل لطیف / دلخوشی یابی ز زرگان طریق

چون نقی مخمد بدانستی کنون / عتبة الداخل بیان از چند و چون

باب چهاردهم عتبة الداخل

عتبة الداخل یکی زوج و سه فرد / شکلش از دو اربع عنصر بنیاد کرد

باد و آب و خاک عنصر دارد او / این سه عنصر تخم نیکی کارد او

عنصر صغریش نه آمد پدید / چارده اعدادش از کبری رسید

وانکه در صغری دو باد است و سه آب / خاک چار این نه بدان اندر حساب

هست در کبری دو باد و آب چار / خاک هشت این چهارده را یاد دار

نرم حیوانی و شیرین و گران / رنگ او باشد چه رنگ زعفران

در سیم اعداد او دادند شش / او ز مطلوب آورد دلهای خوش

کل از ا د

سکن حرف او بهفتم داده اند / زدش از حرفها بنهاده اند

نسبت او از کواکب زهره شد / در دو یم آدینه زد با بهره شد

نسبتش از برج با ثور آمده است / راست این معنی چه در خور آمده است

عتبة الداخل چو شد بر تو عیان / اجتماعت را بگویم در بیان

باب پانزدهم اجتماع

زوج و فرد و فرد در جست اجتماع / هست در میزان بهش در ارتفاع

نقطه از عنصر او باد است و آب / در سؤال و حال او گوید جواب

عنصر صغریش پنج آمد عیان / عنصر کبریش شش باشد بدان

هست در باد و سه آب اندر عدد / پنج صغری این بود ای باخرد

عنصر بادش دو و آبش چهار / شش عدد کبری او شد آشکار

سخت حیوانی نقشش از طعام / هست آبی کو در افتاده به دام

شصت و شش اعداد او در حادی عشر　　دارد او از ده و صدت با خبر

سکن حرف او بخامس عشر دان　　سین بود از حرفها او را نشان

نسبت از کوکب به تیرش کرده ام　　وز خلایق باد پیرش کرده اند

چارشنبه در سیم دارد رواج　　چار سو شکفت همچو تخت عاج

نسبت برجش بجوزا باشد او　　هر که داند نیک دانا باشد او

اجتماعت گفتم از روی حقیق　　بشنو از من بعد از این شکل طریق

باب شانزدهم طریق

چون طریق از ابتدا شد چار فرد　　خانه اش در انتها تکرار کرد

هر چهارش زوج در عنصر نهاد　　آتش و باد و آب و خاکش کرد یاد

ده عدد در عنصر صغری بود　　پانزده در عنصر کبری بود

هست آتش یک دو باد ای با هنر　　آب سه و خاک و چارست ای پسر

بل بود

یک بود آتش دو باد و آب چار　　هشت خاک این پانزده کبری شمار

او سبک رو نرم و سبز است از نبات　　دارد از سر تا بپا آب حیات

پانزده اعداد در پنجم و راست　　کو ز معشوق آورد پیغام راست

چون سادس عشر در نقش داده ام　　حرف عین از حرفها بنهاده اند

از کواکب با قمر منسوب شد　　گو دوشنبه در پی مطلوب شد

نسبتش سرطان بود از برجها　　این سخن چون در بود در درجها

مختصر شد این رساله در کلام

هفت شکلین نظم آوردم تمام

باب اول از رساله دویم در معرفت مراتب نقطهای رمل و شرح آن

تا ترا از علم حق باشد خبر　　دو مراتب را بدان ای راهبر

از مراتب گویمت تا بشنوی　　چون مراتب را بدانی بگروی

که مراتب هیچکس آگاه نیست — هیچکس را در مراتب راه نیست

وانکه علمی پس لطیفست این علوم — در مراتب بهتر از کل نجوم

زوج و فردش در مراتب آمده‌ست — وین لطیفه پس عجایب آمده‌ست

در مراتب نقطهٔ عنصر بود — واندرین معنی سخن چون در بود

عنصر او گشته آب و باد و خاک — وین طریقست ای تخت از خاک پاک

وانکه پیدا از طریق آمد پدید — چار عنصر فرد و در فردش رسید

راست گویم یک سخن چون در بود — سعد و نحس نقطه از عنصر بود

اول عنصر باید فهم کرد — تا که آتش عنصر است از زوج و فرد

زوج و فردش را در آور در عمل — بازده زاحکامهای د غلط

زانکه از نقطه بدانی حال شکل — رو تصرف کن در آن نقطه بفعل

کر موافق باشد آن نقطه بهم — سعد دان آن شکل را بیش و کم

کر مخالف

کر مخالف باشد آن نقطه بدان — نحس باشد صورت و شکل نشان

باب اول در نقطهای طریق و حاصل شدن از اسم باری تعالی

وانکه او اسم حق آمد این کتاب — در کتاب حق بنام حق شتاب

حق تعالی از دل جان یاد کن — پس کتاب رمل را بنیاد کن

اصل این رمل ار بدانی ای حکیم — هست بسم الله الرحمن الرحیم

نقطهای اوست اصل این کتاب — چار نقطه باد و آتش خاک و آب

نقطهٔ بی آتش است ای بی خبر — نقطهٔ نون باد دان ای با خبر

نقطهٔ با را بدان ای مرد پاک — زان یکی آبست ثانی نقطه خاک

چار نقطه گشت در عنصر دقیق — نام او کرده استادان طریق

باب دویم در حاصل شدن نقطهای جماعت و شرح آن

نقطها چون شد مضاعف بر چهار — چار پنهانی از او شد آشکار

هشت نقطه ممتزج گشتی از آن — شد جماعت حاصل از وی بی گمان

چون بهشتم نقطه نامش کرده اند — منتهای رمل نامش کرده اند

وانکه شکلی از نقطه هشت افزون گذشت — جز جماعت شکلها کم دان زهشت

باب سیم در حاصل کردن هشت شکل از

وانکه باب دوم زرشت ای دو شکل — هشت فرزندش تو پیدا کن بعقل

از جماعت اولین نقطه نشان — بر سه شکل طریق او نشان

تا طریقت عنبه الداخل شود — شکل لحیان بعد از آن حاصل شود

باب چهارم در حاصل کردن حمره و نقی و جماعت و طریق

بعد از آن آن نقطه باد او ریحانی — نقطه ثانی برای نیک یار ای

بر طریق افزای تا گردد نقی — پس جماعت حمره گردد مطلقی

باب پنجم در حاصل کردن

بابنجم

باز جای خود بر آن نقطه دگر — وز جماعت نقطه ثالث به بر

بر طریق افزای کوسج را ببین — پس بیاض از جماعت بین یقین

باب ششم در حاصل کردن

باز جای خود بر آن نقطه دگر — از جماعت نقطه چهارم به بر

بر طریق آن نقطه را گردان فرید — تا که عتبه خارج آید زو پدید

پس جماعت صورت انکیس دان — این دو شکل نحس پر تلبیس دان

وین دو شکل و جمیع فرزندان خوشند — وانکه فرزند زادگان زیشان خوشند

باب هفتم در حاصل کردن شش شکل از هشت

بیش ازین رحمت چون آوری — شش بطریب از تن بیرون آوری

باب هشتم در حاصل کردن از لحیان و حمره

پس بحمره ضرب کن لحیان دگر — نصرة الخارج به بین ای پر هنر

باب نهم در حاصل کردن [illegible] از لحیان و نقی

ضرب لحیان با نقی کن پس ببین   نصرت الداخل برون آید یقین

باب دهم در حاصل کردن [illegible] از لحیان و بیاض

ضرب لحیان و بیاض آور دگر   قبض خارج را از ایشان کن بدر

باب یازدهم در حاصل کردن [illegible] از لحیان و فرح

ضرب کن لحیان و کوسج را یکی   قبض داخل زود بیرون کن بی شکی

باب دوازدهم در حاصل کردن [illegible] از لحیان و انکیس

ضرب کن انکیس و لحیان را بهم   عقله حاصل کن که گردد دفع غم

باب سیزدهم در حاصل کردن اجتماع از لحیان و عتبه خارج

ضرب کن لحیان عتبه خارجه   اجتماع آرد چنین در زایجه

باب چهاردهم در معرفت چهار شکل سباعی و یک شکل رباعی [illegible]

چهار شکل آمد

چهار شکل آمد سباعی بی شکی   زین سباعیها رباعی شد یکی

باب پانزدهم در معرفت شش شکل سداسی [illegible] و چهار

شکل خماسی [illegible]

وانکه دیگر شش سداسی آمده است   چار دیگر هم خماسی آمده است

باب شانزدهم در معرفت شکل جماعت

چون جماعت را همین پرداخته   هر ترش از بهر نقطه ساخته

او ندارد هیچ عنصر در وجود   زانکه در روی نقطه فردی نبود

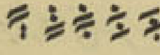
شانزده شکل آمده است از زوج فرد   وضع این را این چنین بنیاد کرد

باب هفدهم در مضروبات رمل ۱۲ عنصر در ۴ عنصر [illegible]

چهار عنصر ۱۲ عنصر ۱۶ جهات   یاد گیرم پنج حس ای پاک ذات

چهار عنصر دان طریق ای پر هنر   هفت عنصر آمده سباعیها دگر

خاصکه حمره بیاض انکیس دان — لیک چهار آمد سیاعیها عیان

باب هجدهم در نسبت باب عوجات 

بعد ازین شکل سه اسی باد گیر — عوجات از وی بدان اندر ضمیر

قبض داخل قبض خارج عقله نیز — نصرة الخارج دو دیگر ای عزیز

و اجتماع این عو سه اسی شد تمام — بعد از آن بشنو خماسی در کلام

تا بدانی پنج حس اندر بیان — ظاهر و باطن شود بر تو عیان

باب نوزدهم در نسبات خمس بر چهار شکل خماسی 

عتبة الخارج دو دیگر با لقی — شد فرح شکل خماسی مطلقی

شکلهای دیگر از وی کن قیاس — زانکه زین نقطه نهادند این اساس

باب بیستم در معرفت شکلهای زوج و فرد و صفت عناصر اربعه

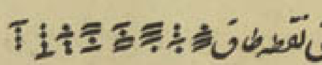
دایره بیوت



شانزده شکل است رمل ای فقیه — زوج و فردش در مراتب یاد گیر

هشت شکل زوج گشت و هشت فرد — زوج و فردش در عناصر یاد کرد

هشت آتش هشت باد و هشت آب — هشت دیگر خاک آمد در حساب

باب ۲۱ در معرفت ۸ شکل فرد یعنی نقطه طاق 

هست لحیان و فرح انکیس نیز — حمره دان و پس بیاض ای با تمیز

پس لقی و عتبة الخارج شناس — عتبة الداخل همین دارد اساس

شکلهای فرد آمد در سخن — هشت شکل زوج دیگر یاد کن

باب ۲۲ در معرفت ۸ شکل زوج یعنی نقطه زوج



هست شکل زوج دیگر یاد کن — تا چه دریابی بدین زان سخن

قبض داخل قبض خارج را بدان   پس جماعت عقله را بعد از آن

نصرة الخارج و داخل شد رفیق   اجتماع آنکه برانی با طریق

باب ۲۳ در صفت آتشهای رمل از مراتب وجه آن

ترک چشم و دل ای روشن ضمیر   گردم آغاز مراتب یاد گیر

اول از آتش سخن گفته شود   در مراتب در سابقه شود

عنصر آتش چه گویم در بیان   نقطهای شرق بشناسی از آن

باب ۲۴ در معرفت آتشهای رمل و صورت آن



آتش اول چه لحیان می بود   قبض خارج آتش ثانی بود

چون سیم آتش فرح را درگذشت   چارم آتش عقله را در خورد گشت

نصرة الخارج چو پنجم آتش است   عتبة الخارج باتش در شش است

هفت آتش

هفت آتش با نقی باشد رفیق   آتش هشتم نهاده بر طریق

باب ۲۵ در معرفت بادهای رمل و مراتب وجه ایشان

شکلهای آتشی گردیم یاد   بعد از این کن در مراتب باد یاد

گر بجوئی بادهایش در سؤال   نقطهای بادیی در شمال

چون بجوئی در شمالش در طلب   حکم کن نقطه از آن جانب طلب

باب ۲۶ در معرفت نقطهای باد در رمل از مراتب وجه آن



باد اول قبض الداخل آمده است   پس دویم باد فرح دل آمده است

چون سیم بادی که دیدی از حمره بود   باد چارم نصرة الخارج بود

باد پنجم عتبة الخارج نهاد   عتبة الداخل ششم بادش بداد

باد هفتم اجتماع است از حقیق   باد هشتم گشت پیدا از طریق

باب ۲۷ در صفت آبهای رمل از مراتب و حد اشان

در سؤال یاد چون گفتی جواب — بعد ازاین کن دو مراتب ذکر آب
گو در عنصر به جبت و آور م — در مراتب آب زیاد و آور م
گر بجوئی آبها از طبع خوب — نقطهای آب یابی از جنوب

باب ۲۸ در معرفت آبهای رمل از مراتب و صورت شان



آب اول فیق خارج شد عیان — شد دوم آبی بیاض ای نکته دان
نصرة الداخل سیم آبش بداد — آب چارم عتبة الخارج نهاد
آب پنجم در لقی آمد پدید — عتبة الداخل ششم آبش رسید
آب هفتم اجتماع است ای رفیق — هشتم آبی کشته حمره از طریق

باب ۲۹ در صفت نقطهای خاک رمل و حد اشان



گفته آمد ذکر آب از طبع پاک — پس بگویم بشنو از من ذکر خاک
خاک اگر خواهی که یابی بی تعب — زینهار از جانب مغرب طلب

باب ۳۰ در معرفت نقطهای خاک رمل از مراتب و حد اشان

خاک اول فیق الداخل یاد کن — در دوم خاک فرح بنیاد کن
چون سیم خاکش بزیر عقله است — خاک چارم خبر بر انکیس بست
خاک پنجم نصرة الداخل بود — پس ششم خاک از لقی حاصل بود
خاک هفتم عتبة الداخل عمیق — خاک هشتم کرد پیدا از طریق
چار عنصر در مراتب شد تمام — آتش و باد آب و خاکش والسلام
فرد در فرد از مراتب گفته شد — در بعضی در مراتب سفته شد

باب ۳۱ در صفت زوج در زوج در مراتب عمل آتش

بازدریای دل موج آورم — تاکه ذکر زوج درزوج آورم
زوج در زوج درمراتب یاد کن — جان اهل دل در انجا شاد کن
گر همی خواهی که یابی مرتبه — زوج درزوجش همی کن تجربه
تا رسی در زوج در زوجش بکام — باتو گویم زوج در زوجش تمام
خویشتن را در علوم استاد کن — آتش و باد و آب و خاکش یاد کن

باب ۳۲ در معرفت شکلهای آتش زوج در زوج و صورت ایشان



زوج اول آتش انکیس دان — زوج ثانی آتش حمره عیان
پس سیم نار از بیاض آمد پدید — نار چارم نصرة الداخل رسید
عتبة الداخل در پنجم آتش است — اجتماع از زوج در آتش ششست
آتش هفتم ز قبض قبض الداخل است — هشتم آتش ز جماعت حاصل است

باب ۳۳

باب ۳۳ در معرفت شکلهای باد در زوج در زوج و صورت ایشان



آتش زوجت چو گفتم ای بصیر — باد زوج آمد در آیت یاد گیر
باد زوج از اول عقله شناس — پس دویم بادش ز انکیس در قیاس
چون سیم باد از بیاض آمد عیان — باد چارم نصرة الداخل بخوان
باد پنجم شد نقی الخد یقین — پس ششم بادش در لحیان ببین
قبض خارج باد هفتم حاصل است — هشتمین باد از جماعت حاصل است
گفته آمد باد در زوج اندر خطاب — آب زوجت را بگویم در کتاب

باب سی و چهارم ۳۴ در معرفت شکلهای آبی زوج در زوج و مراتب ایشان



آب زوج اولین دان از فرح — عقله شد آب دویم در پی قدح

چون سیم آب است آتش از قیاس / آب چارم را ز حمره ی شناس

آب پنجم نصرة الخارج نما ی / پس ششم آب است در لحیانش جای

آب هفتم چون ز قبض الداخل است / هشتم آتش از جماعت حاصل است

باب ۳۵ در معرفت شکلهای خاک زوج در فرد و زوج و مراتب آن



آب زوج رمل گفتم در بیان / خاک زوج رمل گردانم عیان

خاک زوج اول از حمره شناس / شد دویم خاک بیاض اندر اساس

نصرة الخارج سیم خاک است یار / خاک چهارم عتبة الخارج شمار

اجتماعت خاک زوج پنجمین / پس ششم خاکیش در لحیان ببین

خاک هفتم قبض خارج داخل است / هشتمین خاک از جماعت حاصل است

زوج در زوجش چو شد بر تو عیان / آتش و باد و آب و خاکش در بیان

شکل نقطه

شکل و نقطه عنصر از تسکین اهل / زوج و فرد آوردم اندر چند فصل

باب ۳۶ در معرفت عدد نقطهای زوج

سی و دو زوج است باقی دو فرود / شصت و چارش فرد و زوج این بگرد

کل این نقطه بود با شش بود / هر که این بود دل او خوش بود

هر عدد کز فرد خیزد نیک و بد / باشد پس دو چندان در عدد

باب ۳۷ در صفت داخل و خارج اشکال

و آنکه از طبع و دولت موزون بود / خارج و داخل بگویم چون بود

خارج آن شکلی که فردش اول است / داخل آن باشد که زوجش بر سر است

فرد خارج زوج را داخل شناس / زانکه استاد این چنین کردش قیاس

چون به نسبت خود جنس بادخول / سعد و نحس اشرا بدان آنکه اصول

باب ۳۸ در صفت طالب و مطلوب نقطهای رمل از آب

در عمل علمی به بنیاد آورم   طالب و مطلوب را یاد آورم
طالب و مطلوب از عنصر بگوی   پس با حکایش سخن چون در بگوی
از مراتب کن طلب مطلوب خویش   فرد و زوج از نقطه‌ها تفصیل در پیش
کز مطلوبیت شکفتی در دلست   من بگویم تا گشاید مشکلت
طالب و مطلوب از ربع سیم   چون بگویم بشنو از من ای حکیم
در عناصر من سخن خوش گفته‌ست   چون سخن در آب و آتش گفته‌ست
باد آتش راحت جان همند   این دو عنصر زین سبب از هم کمند
وانکه که آتش شود با باد یار   در سعادت گردد آن شکل آشکار
چون درآمد این دو عنصر در رقم   پس مرافق باشد این نقطه بهم
وانکه که آتش توان با باد کرد   هرچه بخواهی دولت زان شاد کرد

باب ۳۹ در صرف نقطهای باد و آتش رمل و طالب و مطلوب

اوّل آتش

اوّل آتش با اول باد گفت   خانه آتش ز باد آباد گشت
آتش ثانی دویم باد خوش گفت   شد سیم آتش بغایت باد دوست
چارم آتش باد چارم باد گرد   پنجم آتش باد پنجم شاد کرد
چون ششم آتش ششم باد است یار   هفتم آتش باد هفتم دوست دار
هشتم آتش کز طریقت الحقیق   دوست دارد باد هشتم از طریق

باب ۴۰ در صفت آب و خاک رمل از مراتب

وانکه آب و خاک با هم جامعند   لیک دو عنصر در جهان پس خاضعند
باد و آتش قوت علوی بدند   آب و خاکش راحت سفلی شدند
وانکه آب و خاک در روی زمین   راحت حق جهان باشد یقین
وین عمارتها که بینی در جهان   زاب و خاک آمد همه بنیاد آن

باب ۴۱ در نقطهای آب و خاک رمل از مراتب

خاک اول جسم اول آب دان   شد دوم خاک دوم آتش بیان

چون سیم خاک سیم آتش گذشت   خاک چارم آب چارم گشت دشت

پنجمین خاکی که بنیادش نهاد   گشت آن خاکی ز پنجم آب شاد

پس ششم خاکی که آمد در وجود   در ششم آتش بود بسیار سود

خاک هفتم در پی مطلوب خویش   آب هفتم ساخته محبوب خویش

خاک هشتم گشت گویای رفیق   شد رفیق آب هشتم از طریق

باب ۴۲ در صفت ضد آن عنصر لفظهای زمی زیراب

ضد عنصر بعد ازین بنیاد کن   در مراتب آب و آتش یاد کن

ضد عنصر دانکه آب و آتشند   وین دو عنصر سخت با هم ناخوشند

وانکه ایشان دشمن یکدگر اند   در قران میدان که پر شور و شرند

تا میان آب و آتش باد هست   آب و آتش را ازو بنیاد هست

قران

گر قران آب با آتش بود   وانکه آتش را قران سرکش بود

زان قران آفت دهد خیزد بسی   هیچ نشناسد قضا دوری کسی

باب ۴۳ در معرفت ضد آن آب و آتش زمی زیراب

اول آب و آتشی دان ضد هم   دشمنان اند آتش و آب دوم

شد سیم آب و سیم آتش عدو   آب چارم آتش چارم همو

پنجم آتش خصم پنجم آب دان   آتش آب ششم شد دشمنان

هفتم آتش هفتم آبی شد غریق   هشتم آب و آتش از ضد آن طریق

باب ۴۴ در صفت ضد آن باد و خاک و لفظهای ایشان

بعد ازین ضد آن عنصر یاد کن   در مراتب ضد خاک و باد کن

وانکه باد و خاک ضد آن همند   در فساد الحق چنان دشمنند

چون قران باد و خاک افتد بهم   زو برانگیزد غبار درد و غم

زان قران جنبا و ما گردد خراب   در وجود آید عملها نا صواب

باب ۴۵ در معرفت ضدان خاک و باد رمل در هراب

شد سیم خاک از سیم بادی گمان   خاک چارم باد چارم شد زیان
باد پنجم خصم خاک پنجمین   شد ششم باد ششم خاکی کمین
دشمنی دارد بهفتم باد و خاک   دامن خاکی ازین باد است چاک
هشتمین خاکی که افتد در عمیق   دشمنش دان باد هشتم در طریق
گفته آمد ذکر ضد خاک و باد   فهم کن زنهار و گذارش زیاد

باب ۴۶ در صورت ضمیر بیرون آوردن در نقطهای رمل

یک جواب از هراب در ضمیر   من بگویم با تو نیکو یاد گیر
در قضایه هر که مستعمل شود   صبح حق دریابد و عاقل شود
در قضا راست و شواری بسی   سر دل گشته حق به هر کسی

می بلم

من بگویم تا تو دریابیش زود   آنکه استادیش در حکمت نمود
از قران نقطه دریابی ضمیر   آتش و آب و خاکش باد گیر
اول در آتش بگویم در بیان   تا بدانی آتشن را در قران

باب ۴۷ در معرفت آتشهای رمل در ضمیر از هرا ب

آتش اول لقیش دانم درست   در قران گر آتش ثانی بجست
پس سیم آتش بچارم شد عیان   پنجم آتش با ششم دارد قران
هفتم آتش تو بیابی ای رفیق   او قران دارد بهشتم با طریق
نقطه آتش چو شد با تو عیان   نقطهای باد گویم در قران

باب ۴۸ در معرفت قران نقطهای باد رمل در هرا ب

باد اول با دوم دارد قران   پس سیم بادی بچارم شد عیان
باد پنجم با ششم گشته رفیق   باد هفتم شد قرانش با طریق

نقطها با و گفتم در قران   پس قران نقطه آبی بدان

باب ۴۹ در معرفت قران نقطهای آب رمل از براب

اوّل آبی با دویم دارد قران   آب ثالث با چهارم همچنان

پنجم آبی با ششم باشد رفیق   آب هفتم شد قرانش با طریق

چون قران آب دانستی تمام   پس قران خاک بشنو در کلام

باب ۵۰ در قران نقطهای خاک رمل از برات

خاک اول در دوم شد برقرار   شد سیم خاک از چهارم با وقار

خاک پنجم با ششم باشد رفیق   خاک هفتم شد قرانش با طریق

آتش و باد و آب و خاکش در قران   گفته شد اسرار رمل اندر بیان

باب ۵۱ در معرفت طول و عرض و عمق رمل از برات

از دماغ خود برون کن حمق را   تا بدانی طول و عرض و عمق را

بعد از

بعد از این در طول و عرض و عمق گوش   من بگویم با تو تو بشنو بهوش

لیک بعضش ز دل بیرون مکن   فهم کن از عقل و دل مخزون مکن

معنی او از دل و جان یاد گیر   تا بعلم رمل گردی بی نظیر

چار شکل طول باشد امهات   چار شکل عرض افتد در بنات

چار دیگر از تولد عمق دان   کز تولد عمق بشناسی عیان

چار دیگر کان زواید نام کرد   شاهدان رمل دان ای نیک مرد

لیک عمق عمق گوئید آن چهار   طول و عرض و عمق کردم آشکار

باب ۵۲ در معرفت ماضی و مستقبل و حال و شرح آن

بعد از این در حال و مستقبل شتاب   گویمت با ماضی اندر هر کتاب

حال با مستقبل و ماضی بدان   کان در احکامت بکار آید عیان

حال آن باشد که بر وی حاضری   امت مستقبل که بر وی ناظری

ماضی آن باشد که از تو درگذشت   حال مستقبل و ماضی فهم گشت

باب ۵۲ در اوتاد و مایل اوتاد و زوایل اوتاد

حکم کلی هر که حاصل شود   از وتد با مایل و زایل شود

با تو گویم شرح اوتاد این زمان   تا بدانی مایل و زایل از آن

باب ۵۳ آتش در اوتاد و مایل و زایل اوتاد از خانه بسیر نقطه

آتش اوتاد و مایل یاد کن   زایل اوتاد را حفظ کن

آتش اوتاد اول شد یقین   مایل اوتاد تا پنجمین

آتش زایل نهم دارد مقام   مایل اوتاد با زایل تمام

باب ۵۵ باد در اوتاد و مایل و زایل از خانه بسیر نقطه

خویش را در علم رمل استاد کن   وانگهی ز اوتاد دیگر یاد کن

مایل و زایل بدان ای با خرد   تا ترا در علم حق باشد مدد

باد اوتاد ثانی

باد اوتادش دوم دارد مقام   مایل اوتادش ششم بی کلام

زدهم چو زایل اوتاد را   تا تمامی یادگیری یاد را

باب ۵۴ آب در اوتاد و مایل و زایل اوتاد در رمل بسیر نقطه

باد را چون یادگیری در کتاب   با تو گویم بشنو از من ذکر آب

آب اوتاد در سیم خانه طلب   زانکه اوتاد باشد بی تعب

هفتمین شد مایل اوتاد او   زایل اوتاد حادی عشر جو

باب ۵۶ در خاک اوتاد و مایل و زایل رمل در سیر نقطه

آنچه گفته آمد در بیان   خاک را بر تو گردانم عیان

اول ز اوتاد و مایل گر بیست   وانگهی نه چو زایل گو بیست

خاک اول از دویم خانه شناس   لیک در اوتاد چارم کن قیاس

مایلش را چون بهشتم خانه ثابت   زایل اوتاد ثانی عشر ثابت

مایه ارتاد و ثانی گفته شد　　　در حقیقت در معنی سفته شد

تا کسی این علم آرد در عمل　　　در عمل کردن نیفته در خلل

باب ۵ه در جدول رمل از تشکیل بر طریق حروف ابجد

هست در نسبت تشکیل عدد　　　گر عبارت خواهی که گویم به یک یک و به

چار حدش را اگر خواهی تمام　　　با تو گویم گر کجا دارد مقام

نسبت مسکن عدد بر چار حد　　　گر دو پیدا این عدد و اندر رصد

تا بدانی شرق و غربش در شمال　　　پس جنوبش را بدانی یا شمال

شرق و غربش پس شمالش را جنوب　　　با تو گویم تا شود طبع تو خوب

چون بدانی چار حدش ما صف　　　ز آنکه احکام کنی از آن طرف

باب ۵۹ در تشکیلهای شرقی از تشکیل عدد از قول زنانی

چار شکل شرقیت گویم تخت　　　تا تو در حکمش شوی چالاک و چست

چون

چون فرح لحیان عتبه الداخل بست　　　با بیاض از حد شرقی و اصلت

باب ۵۷ در معرفت چهار شکل غرب از تشکیل عدد

چهار شکل غرب دیگر یاد کن　　　غرب را زین چار شکل آباد کن

شد طریق و قبض خارج حمره یا　　　گشت با انکیس غربی در جا

چار شکل غرب آمد در مقال　　　با تو گویم چار اشکال شمال

باب ۵۸ در معرفت چهار شکل شمال از تشکیل عدد

نصرت الداخل و عقله اجتماع　　　نصره الداخل شمالی در تقاع

چون شمالی را بدانی بی عیب　　　یاد گیر از چهار اشکال جنوب

باب ۶۰ در معرفت چهار شکل جنوب از تشکیل عدد

در جنوب چهار اشکال و گر　　　گر بر او بیت و به اینجا خبر

عتبه الخارج نقی الخد جنوب　　　قبض داخل با جماعت در جنوب

باب ۳ ع در معرفت تکسیر در منزلت ر و ج

و آنکه گر بروج بدانی در حساب   حرف بروج را عناصر یاد کن

حرف بروج را عناصر یاد کن   شان زده اشکال را بنیاد کن

رادیان گوید که تکسیر ابروج است   لیک ترتیبش حروف بروج است

باب ۴ ع در معرفت امهات اصلی

هست دو نحس و دو سعد این چهار اشکال   لیک دریابش چه داری چار اشکال عقد

حمره نحس و لحیان گشت سعد   شد بیاض سعد و نقی انکیس لعبه

آتش لحیان باد حمره گیر   لیکن دو عنصر شد مراقی در قسمیر

دگر نقی آب بیاض آرد بکار   خاک انکیس است او را دوست دار

زوج فردش با حروفش آمیخته   ابجد صورت زان آمیخته

باب ۵ ع در صفت منسوب حرفهای رمل و عنصر ن

۲۱ کم ۱د

هر که او در حرف روشن دل شود   در کشف و در بند هر شکل شود

چون اول در علم رمل آباد کن   حرفها را در عناصر یاد کن

حرفها بشناس تا دانا شوی   زانکه چون دانا شوی بینا شوی

باب ۶ ع در معرفت حرفهای عناصر و جهه ن

این چه رمل ار بدانی در مثال   شرق و غربش هم جنوب و هم شمال

بیست و هشت است حرف اندر حساب   کل هر حرفی که یابی در کتاب

حرفها را بر چهار قسمت کرده اند   پس بچارش جمله تثبیت کرده ام

شاید ار دانی حروف با حدود   با عناصر هر چه دارد در وجود

هفت حرفش چو که بنهاد او استاد   با عناصر پس حروفش کرد یاد

باب ۷ ع در معرفت حروف آتش و حروف تراب مجمد

هفت حرف آتشی اهطمفشذ   کز جهت شرق گوید لیک دید

باب ۱۸ در معرفت حرف باد و حدود در مراتب ابجد

یرثخذضظغ آمد حروف از بهر باد　　در مثال این حرفها را کرد یاد

باب ۱۹ در معرفت حرفهای آبی و حدود شان در مراتب ابجد

حرفهای آب شد جزلس قرط　　زان بیابی در جنینش تو حظ

باب ۲۰ در معرفت حرفهای خاک و حدود شان در مراتب ابجد

حرفهای خاک شد دحلعغ　　اینچنین کرد است استادش بلیغ

باب ۲۱ در مراتب عنصر با انسان

در عناصر نسبت انسان بدان　　آتش و باد و آب و خاکش را عیان

تا عمل کردن ترا آسان شود　　هرچه جوئی در عمل خود آن شود

باب ۲۲ در معرفت نسبت عنصر با انسان

نسبت آتش بروح و عقل باد　　آب نفس و خاک جسم ای استاد

گر نبودی

گر نبودی چار عنصر اینچنین　　یک تن انسان نبودی بر زمین

گر موافق می نبودی این چهار　　هیچ در عالم نبودی برقرار

چار عنصر چون موافق میشود　　صورت اهل حقایق میشود

نظم آمد این کتاب اندر خطاب　　تا بگوئی گفتها اندر کتاب

روز جمعه بیست و هفتم از صیام　　از رسالت گشت این نظمش تمام

آن که تحریر آن خیر البشر

سبعمائه بود و یا اثنا عشر

تمام شد ۲ جمعه ۳

شهر رمضان تحریر در طهران

بعضی از احکام شقها آنچه حاصل شده تحریر شد

حکم خانهٔ اول

اگر در خانهٔ اول شکل خارج باشد صاحب نیت حرکت دارد و اگر شکل داخل باشد
مسئول از تحجب چیزیست که از پیش صاحبش دور است و اگر ثابت باشد نخواهد رود
و اگر منقلب بود متردد الاحوال بود و اگر سعد بود دلیل نیکی و نحس باشد
و نحس بر عکس و ماضی این خانه از دوازدهم و مستقبل از دوم

خانهٔ دوم

هو

بسم الله الرحمن الرحیم

مختصریست در علم کف دست نقل از قول علمای مغرب سبزگاه است که ابتدای خط دولت
و کشیده باشد و گسیخته نباشد و خوب رنگ باشد و هر گاه سبزگاه رسیده باشد دلیل کند که عمر او بخیر باشد
بر دوام باز باشد و گاهی فقیر شود و اعتبار و رونق گردد و اگر خط او بر بالا باشد و خوب باشد و الا ناقص خط
سبزگاه خطی رسته باشد که تا دماغ رسیده باشد و راست باشد و خوب رنگ باشد تمام عمر خوب باشد
و آخر عمر بهتر باشد و اگر همین خط نزدیک انگشتان رسیده باشد بسیار خوب باشد و اگر تا انگشت رسد دلیل است
که زن عاشق او شده و یا ربطی کند و اگر از خط سبزگاه خطی رسته به مقام قمر رسیده باشد او را هیچ دولت
نباشد و او دوست با همه کس باشد و اگر این خط کج پیچ باشد این مرد منزه شود و اگر این خط سبزگاه
چهار خط باشد یا سه خط رسته باشد و به مقام زهره رسیده باشد دلیل است که این مرد را این علم دولت توانگری
دل فقیر و شنه قلب که این خط عمر است اگر این خط دراز باشد و با ریسه خط سبزگاه دل کنده باشد
و باریک نباشد عمر او دراز باشد و این مرد خوب دلیر باشد و اگر خط دراز نباشد و بار ریش بریده باشد
در خط دماغ رفته باشد این مرد صاحب تکلف و عاقل باشد و یا مردم خوب باشد و با کس نیکی کند و اگر این خط
زرد باشد عکس علامات مذکوره است و اگر این خط دل از طرف سبزگاه رسته باشد از طرف
دماغ این مرد خادم باشد و اگر این خط به خط دماغ رسیده و به دو نحس شود این مرد به رنج عقل گفته
و شعر بسیار برید و اگر این خط در پهلوی او چیزی با حلقه باشد و اگر چیزی باشد به یک چشم کور شود

واگر دوتا باشد از هر چشم کور شود و اگر از خط دل دو شاخ خط به طرف دماغ رفته باشد این خط
این کس هرچند پیر شود همیشه روز بروز حالش بهتر شود و اگر خط دل قطع شده از دو رسته باشد بدین
طریق صاحب دست بسیار غنی و بی‌مال شود و اگر همین شقی از جانب خط دماغ
بجانب سبزگاه رسته باشد بسیار درویش باشد یعنی چنین شکلی دماغ است
اگر این خط دماغ راست باشد صاحب دست خوش مزاج و خوش طبیعت باشد و در استاندیش(؟)
باشد و بعقب قمر رسیده باشد این کس دلیر و پهلوان و دراز عمر باشد و اگر این خط دماغ
کوتاه باشد که بعقب انگشت میانه رسیده باشد این کس در جوانی بمیرد و اگر اندک کج باشد
و هرتا سر دست باشد که بعقب قمر رسیده باشد این کس دراز عمر باشد و پیر شود اما مفلس بود و اگر
این خط دماغ کوتاه باشد که میان کف رسیده باشد صاحب دست ترسیده و تجربه کم عقل
و بی‌عقل بود و اگر این خط دماغ نیم سبزگاه رفته باشد پیر شود و این کس بسیار طالب دارد و او
رزد و پیر باشد و اگر این خط به طرف انگشت کج رفته باشد این مرد بد باشد و دیوانه باشد
و اگر این خط تیغ سرخ و سیاه بگردد که از خط مثال گوسه رسید باشد این کس را بسیار ری
رسد و بی‌حال باشد و اگر این خط کج پیچ و پاره پاره باشد و هم کم رنگ بود این کس
درد و بی‌قصب باشد و اگر خط راست باشد و خوب رنگ و از خطها رسته باشد این کس صحیح
العقل بود آنچه بگوید بکار آورد و اگر شیب این خط صلیب کوچک باشد بخت فتنه
فتنه شود

فتنه شود و در بهای سال و اگر این خط صلیب سرخ باز زرد باشد مرض کرده باشد
مثال است اگر این خط راست باشد و پاره شده باشد و دراز باشد
صاحب دست دایم تندرست باشد و در تجربه نشود و عجب قلب و عادل طبع باشد و دایم
فقر می‌کند و اگر میان انگشتان شهادت رسیده باشد و زرد باشد این کس حسود و منافق
باشد و دوستان دروغ گوید و اگر زرد باشد و میان انگشتان شهادت رسیده باشد این کس
نا پخته و خشم آگین و قهرناک بود

اگر در خانه ۳ اگر شکل داخل ثابته بسیم گوید راحت و پایداری باشد و نیکی

در هر چه بدان تعلق دارد و خارج ولیکن حرکت بطلوراق با قربا و خواهران باشد

سعد با اختیار نحس بی اختیار ثابت ولیکن تحیر و تنقیب تردد و از اول و ۳ شکل بیرون

آورد و از آن حکم کند بر راحت یا مضرت از اقربا و ماضی از ۲ و حال سوم و مستقبل از

چهارم و اگر سؤال از نقل نزدیک باشد از ۳ گیرد خارج سعد باسانی و منقلب وداخل نحس

سعد دشوار و نحس و باقی اشکال گروه والله اعلم

خانه چهارم

خانه پنجم

خانه ششم

خانه هفتم

اگر شکل خارج افتد دلیل بیرون آمدن از خوف باشد و مال غایب به میراث

نرسد و داخل دلیل خوف بود و مال به میراث برسد و ثابت توقف و منقلب تر

دزد و سعد یا ساکن و نحس بد گذاری و اگر خواهد که بداند که در کدام نحس بمیرد از اول

و هشتم شکل بیرون آید اگر لحیان ارکان علوی تعلق دارد در پیری و بالعکس و اگر

سر دل کند که مال غایب یا قرض که میخواهد برسد یا نه از اول و هشتم شکلی بیرون

آورد اگر داخل بود و چهاردهم نیز داخل یا بیاض یا منقلب سعد برسد والله

والله اعلم بحقایق الامور

خانه هشتم

خانه نهم

یازدهم

اگر در این خانه شکل سعد داخل باشد دلیل سعادت و جمعیت و نیکوئی حال

دوستان

دوستان و بر آمدن امیدها باشد و اگر داخل نحس باشد دلیل اندوه

بود اما امید هم بر آید بسختی و اگر ثابت سعد باشد و دلالت کند بر نیکی حال

دوستان و امید نیز توقف بر آید و خارج بر عکس شکل خارج دلیل تردد حال شکل

سعد یا بیاض

خانه ۱۲

خانه ۱۳

خانه ۱۵

خانه ۱۶

فصل رمانی گوید در حرف خانها خانه اول س و خانه دوم ک

خانه ۳ ل خانه چهارم م خانه پنجم ن خانه ششم ص خانه ۷ ع خانه

۸ ف خانه ۹ ص خانه ۱۰ ق خانه ۱۱ ر خانه ۱۲ ش خانه ۱۳

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الغفور هر كه ذكر اين اسم بسيار كند وسواس اگر داشته باشد نباشد

الشكور هر كه اين اسم را چهل نوبت بر آب بخواند و چشمی كه

رمد داشته باشد از آن آب بشوید نفع یابد العلی هر که این اسم را

بنویسد و با خود همراه داشته باشد نزد تمامی مخلوق وجیه باشد

الوهاب هر که ذکر کند اندر آخر شب در حالتی که سر برهنه

کرده باشد و دستها را بسوی آسمان بلند کرده باشد خدای عز و جل

فقر را از او زایل گرداند و حاجت او را روا گرداند الکریم الوالی

ذالطول هر که ذکر این اسم بسیار کند خدای عز و جل رزق دهد از

محلی که گمان نداشته باشد الرزاق هر که ذکر اسم بسیار کند برکت

برکت روزی شود الفتاح هر که عقب نماز هفتاد مرتبه این اسم بخواند

[illegible]

ت خانه ۱۲ ث خانه ۱۵ خ باید که هر عدد حروف برآید و از او

حاصل کند

در حالتی که دست بر سینه نهاده باشد خدای عز و جل از دل او حجاب را از میان بردارد
العلیم هر که باین اسم مداومت نماید موجب بعضی علوم و معارف گردد
القابض الباسط هر که اسم باسط را در سحر ده نوبت بخواند در حالتی
که دستها را بسوی آسمان برداشته باشد هرگز محتاج بسؤال نشود الخافض
الرافع هر سر بعد از نماز ظهر این اسم را صد نوبت بخواند خدای عز و جل رفعت او را
زیاده گرداند المعز المذل هر که اسم معز را بسیار ذکر کند هیبت روی
روزی وی شود و هر که مذل در شب در حالت سجده هزار نوبت بخواند و بگوید
یا مذل الجبارین و مبیر الظالمین اذلتی فخذ لی
حقی منه از دشمن در همان وقت ایمن شود اگر کسی سجده کند
و پنجاه و پنج نوبت این را بخواند و بگوید الهی نجنی من فلان خدای عز و جل
او را ایمن گرداند السمیع هر کس این اسم را بسیار ذکر کند دعای
دعا را د

دعای او مستجاب میشود البصیر هر که این اسم را بسیار گوید عنایت
بسیار مخصوص وی شود الحکم در خواص الحکم العدل مذکور
است که این دو اسم را بسیار بگوید خدای عز و جل او را مخصوص سازد
بلطایف خود و بگرداند باطن او را خزانه سر خود اللطیف در اوقات
شدائد و بلیات بخواند باعث فرج میشود الهادی الخبیر المبین
هر که در عقب گرسنگی و تشنگی بخواند مطلع میشود باسرار غیب العفو
هر که این اسم را بسیار ذکر کند باعث محو گناهان و بخشیدن
گناهان الله هر که این اسم را در ثلث آخر شب صد و شش مرتبه
بخواند بی حرف بی نقطه خدای عز و جل وی را بمقصود برساند
الرحمن الرحیم هر که در عقب فریضه صد نوبت بخواند لطف
الهی نسبت با و حاصل شود الملک

۲۸

کمتر جمعی بو ... در سلامتی ... فرموده

آیه ... رب ... صدق ... که زهره ...

... آیه ... بخواند ... کنند ... کند

و ... پاک ... دو رکعت نماز ... بخواند بهتر است

[illegible]

... در ... بشر ...

درسورا ... ۱۳ ... و ... آن ... الا ... آیه ... جمعا ...

این آیه را ... در ...

... و ... حفظ ... و اگر ...

... و اگر ... فرزند ...

شود و ... و ... این آیه را ... زنی ... بود و اگر

... و ... و اگر ... آیه

[illegible]

بحق الالهی ... الهی ... اولیاء ... وزیر ...

[illegible]

القدّوس هرکه در وز نصف و چهار نوبت بخواند پادشاهی دوام

بیمرساند السلام خواص این اسم شفای بیماران و سلامتی از آفات

و هرکه از اصد و سی و شش نوبت بر مریضی خواند شفا یابد المؤمن

هرکه آن را یکصد و سی و شش نوبت امان او باشد از شر جن و انس المهیمن

هرکه این اسم را صد و بیست و پنج نوبت بخواند صفای باطن بهمرساند

و اطلاع بر حقایق اشیا یابد الکند العزیز هرکه این اسم را بعد از نماز

صبح هر روز نود و چهار بار بخواند صاحب علوم غیبیه شوند چهل روز

چهل نوبت بخواند کسی محتاج نشود الجبّار هرکه این اسم را بعیت و

یکنوبت بخواند از شر ظالمان ایمن گردد المتکبّر هرکه این اسم را

نزد ظالمی جبر بخواند ذلیل شود الخالق هرکه این اسم الی ...

بگو خدای عز و جل او را منور سازد البادی هرکه این اسم را

بسیار

[illegible]

[illegible]

مجرب است

هالع هلع هلوع

[illegible]

سوره محمد [illegible]

آیه وکاین من قریة [illegible] ناصر لهم [illegible]

این آیه را بر آن بنویس و بسوزان [illegible]

[illegible] شود

[illegible]

[illegible] سوره [illegible] حضرت [illegible]

منقول است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کرده

سوره فتح

محمد رسول الله [illegible] الی آخر سوره که [illegible] باشد

در این آیات [illegible]

جمعت هر کس بر قرائت آیه تا آخر آیه [illegible] کرده [illegible]

هر دعا که بخواند مستجاب شود و معیشت [illegible] واقع

[illegible] زیاد شود

در سوره [illegible] آیه عیسی [illegible] باشد

چون زن [illegible] نکاح [illegible]

[illegible] شود این آیه را بر کاسه [illegible]

[illegible]

که منزل [illegible] واقع شود [illegible]

مجرب شده

بسم الله الرحمن الرحیم

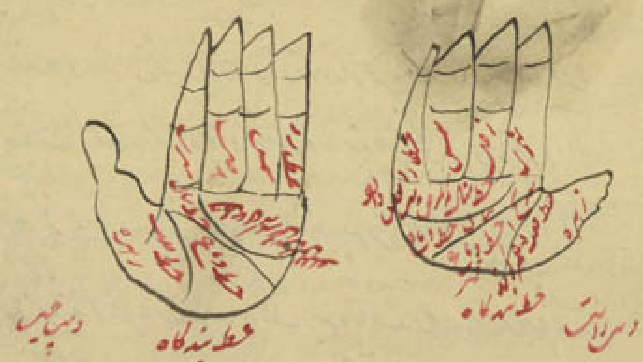
حمد و ثنا ... در علم کف دست ... از قول حکمای مغرب ... بینه گاه است ... اگر خط

در دست ... باشد و خوب ... باشد و سر او ... بینه گاه رسیده باشد دلیل کند
که این ... باشد و دایم ... باشد و ... فقیر شود اما ... شود و اگر خط او ... باشد و ...
و اگر این خط ... بینه گاه ... باشد که خط دماغ رسیده باشد ... باشد و ... باشد
... عمر خوب باشد و آخر عمر ... و اگر همین خط ... رسیده باشد بسیار خوب باشد
و اگر ... انگشت ... است ... و ... کند و اگر از خط بینه گاه ... رسته
... رسیده باشد ... و دولت ... باشد و ... همه کس باشد و اگر ... خط ...
باشد ... باشد و ... رسیده باشد دلیل است که ... در این علم ...
... که این خط عمر است ... دراز باشد و ... بینه گاه ... باشد و ...
... عمر او دراز باشد و این خط ... باشد و اگر خط دراز ... باشد ... رسیده ...
دل او ... شود و اگر ... باشد و ... خط دماغ رفته ... این ...
... شد ... کند و اگر ... باشد ... باشد و اگر ... دل ... بینه گاه
رسته باشد از طرف دماغ ... باشد و اگر ... خط دماغ رسیده ... شود ...
هر ... کند ... و اگر ... باشد و اگر ... باشد ... چشم ... شود
و اگر ... باشد ... چشم ... شود و اگر از خط دل ... خط ... طرف دماغ رفته باشد این کس ...
... باشد ... و اگر خط دل ... باشد ... طرف ... ///
... و اگر ... خط دماغ ... بینه گاه رسیده
باشد

باشد بسیار درویش باشد یعنی مفلس ... /// دماغ است اگر این خط
دماغ راست باشد صاحب دست خوب مزاج و خوش طبیعت باشد و در ... اندیش
باشد و عاقل و غنی و با کس ... نکند و اگر این خط بسیار دراز باشد ... مقام
قمر رسیده باشد این کس دلیر و پهلوان و دراز عمر باشد و اگر این خط دماغ
کوتاه باشد که ... انگشت ... میانی رسیده باشد این کس در جوانی بمیرد و اگر
این خط کج باشد و سر او ... باشد و پیر شود اما مفلس بود و اگر
این خط دماغ کوتاه باشد که ... میان کف رسیده باشد صاحب دست ... رسیده و ...
و کم عقل و ... بود و اگر این خط دماغ ... بینه گاه رفته باشد پیر شود و
این کس بسیار ... دارد و ... باشد و اگر این خط به طرف انگشت
کج رفته باشد این ... باشد و ... بود و اگر این خط ...
... و ... که ... رسیده باشد این کس را بسیار
... و ... باشد و اگر این خط کج و پاره پاره باشد و ... کم
... بود و این کس ... باشد و این خط راست باشد و ...

و ازو خطها رسته باشد این کس صحیح القول بود و آنچه گوید بکار آورد

صورت دست است



واگر نشیب این خط صلیب کوچک باشد تحت قته شود در ۲۲ سال واگر این خط
صلیب سرخ یا زرد باشد مرض گذشته باشد مثال است اگر این خط
دراز باشد و پاره پاره نشده باشد و دراز باشد صاحب دست دایم تندرست باشد
در رنج نشود و رحمت قوی و عادل طبع باشد و دایم خوبیها کند واگر میان انگشتان نهایت
رسیده باشد و زرد باشد این کس حسود و منافق باشد و با دوستان دروغ گوید و اگر
و اگر زرد نباشد و میان انگشتان شهادت رسیده باشد این کس ناگهه در خشم و لگد
و قهرناک بود واگر این خط سر شاخ باشد سه شاخ شده باشد و میان انگشتان شهادت رسیده باشد
درویش و فقیر باشد و در غم بسیار رسد و رسیده و رسد از دشمن و غیبه واگر این خط سر شاخ باشد
و بطرف انگشت ابهام رفته باشد این کس را بسیار نگفتی باشد و خوب دل و با دوستان
خوب باشد و اورا هیچ ضرر نرسد واگر به طرف خط دماغ رفته باشد و دو شاخ شده
این مرد دروغ گو بود واگر این خط به خط نصیب رسیده باشد این طریق
و خط دماغ در میان نباشد این کس را البته کشته و محروش گناه بود و با اسکه رفق بسیاری
برین رسد و شاید او را از بالا افتاده کشته واگر این خط سفلی انگشت میانی رسیده
باشد عمر او دایم مشفق باشد و شاید دوری رسد واگر این خط سرخ تر از این باشد
و در او قهر و غصه باشد واگر قطع به خط دماغ و خط مثال رسیده باشد از طرف

صحبت کوچکی باشد اورا کشند از زنان که داشته باشد و اگر خط از اول رسته باشد مرض او
در کوچکی باشد و اگر در میان باشد مرض او در جوانی باشد و اگر از آخر او باشد مرض او در پیری
در پیری بود و اگر خط کوچک از بالا نشیب آمده باشد مرض او صفرا و اگر در نشیب بیامده
آمده باشد مرض در بلغم بود و اگر نشیب کرفته بالا بیقدر آمده باشد مرض او از سودا
بود و اگر از میان خط نشیب آمده باشد مرض او از سودا باشد این احوال چهار خط
که بیان کردیم دیگر آنکه چهار خط بزرگ نه کرده اند هر خطی را اداری باشد و هر یکی را خود
حکمی دارند اما برادر خط قلب که اگر خطی از نشیب آمده باشد این کس غنی باشد و در دنیا
بمیرد و لیکن تهمت باشد و اگر خط دماغ را برادری باشد و خطی دیگر بقدار کشیده باشد
در هر طرف صاحب وی حسود باشد و میراث بزرگ یابد و دیگر بدانکه هر خطی از خطهای بزرگ که گفتیم
تمام و خط حکم که هنوز نگفته ایم از خوبید بسیار بهتر باشد و از زیان آنچه گفتیم بسیار بهتر باشد و اگر خطهای بزرگ
خبیثا و میان را ببرد و اگر خط بزرگ هم باشد خوبید برادر کوچک بین برادر بزرگ را ببرد
جگر است که این میانه شد و گاهی نباشد و گاهی خط جگر را نه آمده است و گاهی تمام است چنانچه زنان نشیب
سه سه از جهت آنکه دایم تمر باشد و داقتن آن سه خط نقش دو و اگر این خط بزرگ دلنده از خط دماغ
به خط قلب رسیده باشد و بریده نباشد سعده و دیگر این کس دایم بقوت باشد و خوش
دل و خرم باشد و اگر این خط برخلاف این باشد حکم او برخلاف آنست که گفتیم و این که گفتیم
چهار خط

و چهار خط سابق همین حکم دارد و در حکم ما نیز در هر یک که گفته شد اگر این خط در دست کسی بنیا طبیعت او
بلغمی باشد و اگر این خط از طرف خط دماغ باشد این مرد در سر داشته باشد و اگر از طرف دماغ
باشد این مرد سرخ تر باشد که طرف قلب است این مرد دایم گوی در دل داشته باشد
و مشفق باشد بواسطه اطلاطی که در سعده او باشد و خوف آن باشد که این مرد مرض
سعر و عرق سرا کنند و اگر کف دست جنک باز کرم و عرق که گفته و اگر خط کوچک نقطه
حکم رفته باشد او از هر طرف که باشد درزد و باشد صاحب دست مزاج سرد داشته باشد و چهار مشغول
ناکو از بعد دلیل بیقم قرحه مثانه داشته باشد و اگر خطی کند سرخ این خط حکم رسیده از طرف
قلب نگاه کنند زحمت بزرگ ما و خواه رسیده و اگر ریش این خط زرد باشد مرض که نشسته باشد

دیگر آنکه  در بیان کنجهای خط بزرگ بعضی زاویه و شمار خطوط بیس کفت
اول کرسته که از خط دماغ و خط دل و خط جگر پیدا آید از بالا خط سه گانه چند باشد
و بزرگ باز و میانه سه قلا فراخ باشد این مرد سخی و بخشنده و پهلوان و همه چیز خوب بیند و برابر آید
و این کنج بالا که خط دماغ است اول آنکه کنج و میان سیانه کف است باشد که مقابل میان
انگشت شهادت باشد و وسطی باشد دایم در تنگ زرا نه وخفی باشد و فقر تنکی که دانه
و نجیب باشد دیگر آنکه اگر کنج باشد در مقابل انگشت شهادت باشد نا کرسته اگر باریک
باشد کنج او صاحب دست حاجت عقب باشد و خیف طبیعت باشد و در فقه و فقر میانه بود

و همه کس نیکی او کنند و نیکی او گوید دیگر آنکه اگر هم نیامده باشد گشاده باشد و در خط دل
و دماغ میان آن بالا باشد و اگر هیچ خطوط نباشد این کس [illegible] کند کار باشد و کار ها
به سر خود نا بجته و بهتر مردم گوید و قرض دار بود و همه کس مرا او گوید و سخن کم گوید و حسود بود
و هر چه دو شه به به رضا هیچ کند و اگر سر دبیره شده و بر دو شه باشد و اگر با دشاه بود
با خواهم باشد که عمر او به سر برگزرد و اگر میان این دو خط نقطه باشد علت از قبیل هیچ
از سر دهم چیز یابد و هیچکس جفا در آن کند و اگر میان این دو خط قرم باشد ایمنی و بسیار دولت
نان و زنان را با او خوشی باشد و با وا از خوشی و سر دو و دو پشیمان کاسه خیمی را عیش کرده
و کار اینت دو خط بسیار نیامده باشد الا آنکه ایمنی و کیفر زده و در آن جنگ او را ظفر رسد
یا او را بکشند و اگر در میان این دو خط خطی دیگر باشد که بر دو گرفته باشد و بر او تشیب آمده باشد
این مرد تیغ و تیر بر او رسد و اگر میان دو خط فراخ باشد و بر یک از این دو خط جای بسته بهمان شکل
که کاف دیگر و بیم رسید این مرد دایم شراب خوار بسیار باشد و اگر در میان دو خط خطوطی بدین
شکل باشد که بر دو خط گرفته باشد عمرش تنگی گذرد و هیچ مال کند [illegible]
الا در تنگی بمیرد و اگر در میان این دو خط بدین شکل باشد ۳۹ و اگر قاب انگشت
وایم بر [illegible] و خویشان که در خانه او باشند دلتنگ [illegible] و اگر [illegible]
ایمنی شکل باشد ۳ ۲ فواه که دو خط بدین شکل بهم رسیده باشد یا شیب تر باشد
وایم

۱۲

و این شکل سرخ باشد در جمیع کار خلل نیست باید و اگر در میان دو خط بدین شکل باشد با درن
شکل ایمنی و خوشی باشد بسبب زن که کشاده و اگر زنان بدین شکل که القصه از سرخ تر باشد
این کشته و هست این زن صاحب هست اسم ثیراند و دیگر در باره کشته که در میان خط حیلکر
و خط ضعیف باشد بدین شکل و خط بهم نزدیک باشد این صاحب است دل و خوب حلکر
و قد خوب باشد و همیشه با مردم نیکی کند و اگر این دو خط بهم نیامده باشد و بدین شکل باشد
این مرد به ال و در دیگر کی و خدای زن و به اعتبار باشد و اگر در جانب این کشته بدین شکل باشد
و سرخ برد و اگر از قید و ماه شده و دلیر آید و اگر بدین شکل باشد کسی دختر آید و
و اگر این شکل [illegible] باشد دکان مه شود و اگر در دست بر داین شکل باشد
این مرد عجب ریا شده نام او نیکی باشد و اگر با زن جمع شود خواهد که کس نداند دیگر
در باره کشته که در جانب خط جسد و دماغ باشد بدین شکل اگر بهم آمده باشد و دراز
باشد مدت عمر این کس به تندرستی گذرد که عمر او دراز باشد و اگر بهم نیامده باشد مثل این شکل
ایمنی و ضعیف حکم ده باشد و اگر در این جانب بدین شکل باشد
این مرد را بدر زنند و اگر میان خط دماغ و خط [illegible] فراخ باشد ایمنی و دولت حکمت باشد
و اگر میان این خط شکلی بدین طریق باشد الا کچ مچ و نا تمام باشد بسیار بدی

…۱۱

بری رسد و اگر بدین شکل  در انگشتش بر حق زند این مرد عادل باشد و خوب
مردم رسد و صاحب اختیار بود و تربیه کار و اگر زر از دستش برود باز زود بدستش آید و دائم
دولت ملبوس و مأکول و از هر چه خواهد باشد و زنان را دوست دارد و زنان بسیار بری کند و از پیش کند
مردم با وکرته که صاحبش که این زنان را رسیاه کند دیگر اگر در میان این دو خط بدین شکل
باشد  این مرد این مرد لقایت عاشق بود و دانا باشد و طریق خوب داشته باشد
دولت اندیشه بود و اگر در میان دو خط بدین شکل باشد  بسیار دشمن داشته باشد
و بسیار رمبرد تا در رسد و خواهد کرد و اگر بدین شکل باشد  این مرد کاهل و شاد و کاهل
غمگین بود و اگر دو خط چنین بود و بهتر است و اگر سه خط باشد بد باشد و اگر چهار خط باشد
خوب باشد و اگر بنقاطی انگشت خنصر ببنصر صلیب شکل باشد بدین شکل × این مرد
بسیار شفقت کنند و سفر دراز کند دیگر در مقام زهره اگر زنان او خوب باشد و دولت او سعادت
و سر فی سعادت باشد و خطوط کم داشته باشد این مرد صاحب همت مزاج و خوب طبیعت باشد
و با زنان بسیار خوش داشته باشد و لباس خوب پوشیدن را خوش داشته باشد و دیگر
خطی اگر از خط سینه تقیه در میان خط زهره باشد این مرد شهوت گشته باشد و دایم عیش باشد
و دولت بیند و اگر در مقام زهره از سینه کاه دولت چهار خط رسته باشد بمقام زهره تمام و
اول عیش باشد و اگر در انگشت ابهام باشد در سینه که و اگر در انگشت ابهام نباشد

و درس



…۱۱

و اگر میان انگشت ابهام باشد و اگر خطوط بزرگ دلکند باشد عیش تر باشد و اگر باریک تر باشد
میانه باشد و عیش و اگر در بر خطوط ادرا پاره کرده باشد یا خود پاره باشد عیش نباشد و اگر از ابهام
ابهام خطوط رسته باشد بمقام زهره این مرد بود و خطوط زنان کرده دلکلح زنان را از پیش دایما
و اگر دولت زنان باشد و اگر خط صلیب رسیده باشد این مرد بسیار سفر کند و در رسد و اگر میان
زهره باشد و از خط طرف انگشت شهادت باشد این مرد بسیار بزرگ و نام طلب کند بسیار جامع
دولت و دارد و اگر طرف سینه کاه دولت باشد دایم در فکر جمع کردن زر بود و بخیل بود و اگر
در مقام زهره بسیار خطوط گسسته باشد و فراخ دل کنده این مرد دولت یکی کند بهیچ فهیدن کند
و بد همت و درسینه خبر نباشد و اگر از جانب خط صلیب بدین شکل باشد 
در میان انگشت هسته کرد دیگر بمقام مشتری پنج خط باشد و خوب رنگ باشد
این مرد خوب کم زار مرد با حیا باشد و اهل صحبت مردم خوب باشد و اگر در مقام زهره خطوط
خوب باشد و او دولت باشد از پنج انگشت شهادت رسیده باشد او بزرگ باشد
و عیش و هم خبر خوب داشته باشد و اگر خطوط بطرف کج رفته باشد و نا درست و پاره بود و مرا باشد
در زحم قبر او رسد و اگر از بالا شیب آمده باشد که طرف خط و داغ باشد بطرف انگشت
این مرد راستگو باشد انچه گوید بکار آورد و اگر خط گسسته باشد از طرف پنج انگشت رسته باشد
این مرد پهلوان و دلیر و شهر رست باشد و اگر از میان خط شهادت و انگشت میان رسته باشد

[illegible]

نظر سال رسیده باشد این مرد با سیصال خواهد مرد و اگر نقطه اینجا حال و آتشی تا هرگاه آتش باشد

بچهء صغیر و اگر در سقام مشتر خطی بعد همین شکل رسیده باشد  ایمن و غنی در بزرگ

باشد و بزرگ شود و اگر بدین شکل بوده باشد  غنی باشد و بزرگ باشد و اگر بدین شکل

بوده باشد  ایمن بود و فارغ باشد والله اعلم بالصواب

حسب الحکم ۱۲۳۲

در طهران تحریر شد

اگر خواهی عمل بیست(؟) را در قصد تخم خربزه ده نه دانه تخم که در آن میان چه اگاه نه بعضی از آن را خواهد

کجا کنند و بخش آدمی را در روز بر در پیش دیده اگر چنانچه که هر روز در چون تا بر آن ببیند و تمام

یک روز از آن بخورد که نه دیگر برابر و قدری جا که هم بخورد کند چه جای که در دفن که گاه ...

زمین را تخم نمیکند که گاه و ... نیز ده میوه که او ... نبست دیگر ... جای که ... باشد

باشد که تخم دانه وقت ... قدری از خاک ... در طرف ... چند دانه تخم ...

که کوا ... قدری از آن خاک ... تخم ... آب ...

سبز شود و ... کنند میوه بار آورد که این ... را ...

بکند و بنشد

اگر خواهی در ... چراغی که روشن ... چون کشته شود باز خود روشن شود با ...

... آب ... شمع ...

شمع ... روشن کن ...

نادر

45

آن دو شمع موافقت باشد پس شمع بالا را کش در بیا شمع ها ... را ... شمع

خود روشن شود با ... بالا دو شمع که ... شمع با ... روشن شد و

چه مرتبه چنین کن این عمل در تجربه عاشقه ... شد والله اعلم

که قدری را با آتش ... دو ... آتش ... قدری ...

تجربه شد

سید مجد الدین پسر مرحوم میرزا سید قوام الدین پسر مرحوم میرزا ... ۱

میرزا ... پسر مرحوم میرابو المجید پسر مرحوم میر ... پسر ابی المکارم

پسر مرحوم ... پسر مرحوم ... پسر مرحوم ... ابو الحسن ...

... ابن ابو الحسن ... ابن ... محمد پسر احمد پسر ... ابراهیم الطباطبا

پسر سید ... الدیباج پسر ... ابراهیم ... پسر حسن المثنی پسر امام حسن ... ابن

ابی طالب ...

١٣١

هو

تولد فرزند نیکو اختر سنه رجب سلطان بیگم ت...
رمضان المبارک ١٣١٢ ...
الله ... مبارک ...

... سنه ١٣٠٩ ... سلطان ...
... در سنه گذشته تولد ...
میرزا احمد ... الله ... قدم ...
...

تولد فرزند در ... سنه میرزا ...
١٣٢
... سنه ...
... گذشته ...
... الله ... باشد

بعد از آن تخم گاه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

نکته دیگر
اگر خواهی در زمستان چراغ ... روشن ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
نادر

هو

حاجی میرزا سید حسین طباطبائی پسر مرحوم حاجی میرزا سید ... پسر مرحوم میرزا محمد حسن پسر مرحوم میرزا سید محمد

پسر مرحوم میرزا محمد سعید پسر مرحوم میرزا ابوالمحسن پسر مرحوم میرزا محمد سعید پسر مرحوم میرزا

ابوالمحسن پسر مرحوم سید قاضی قاسم پسر محمد پسر مرحوم سید امیر حسین پسر مرحوم

سید مجد الدین پسر مرحوم میرزا سید قوام الدین پسر مرحوم میرزا اسمعیل پسر مرحوم

میرزا عباد پسر مرحوم میر ابی المجید پسر مرحوم میر عباد پسر ابی المکارم

پسر مرحوم عباد پسر مرحوم میر حسن پسر ... پسر مرحوم میر ابوالحسن ... ع

... ابن ابوالحسن ... ابن سید محمد پسر احمد پسر میر ابراهیم الطباطبا

پسر سید اسمعیل الدیباج پسر ابراهیم الغمر پسر حسن المثنی پسر امام حسن ع پسر علی ابن

ابی طالب ع

بسم الله الرحمن الرحیم

رساله در علم رمل

الحمد لله الذی هدانا من ظلمات اللبس والعدم واحدثنا بیدی حکمته من دوائر نجات الاس والقلم والبسنا نعمته خلع الجود والکرم والصلوة والسلام علی من ارسله هدایة للثقلین وآله الطیبین الطاهرین الذین هم نور الدین الشفعاء الامم اما بعد چنین گوید خاکسار نجات قلندر در دکار رفتم گمنام الموسوی زاد الله توفیقه که این رساله ایست در قواعد علم رمل که وجه حقیقت هرکونه رموز و اسرار را استخراج است بغایت مبین و رشته پیوسته مطالب را جمعیت در نهایت تنسیق لهذا گفته میشود که در محاورات اهل علم رمل در معرفت این علم تعریف نموده اند که مرضع و چنین است یکی علم معرفت عناصر نقط اشکال شانزده گانه است دوم علم معرفت بیوتات شانزده گانه ولازمه این علم معرفت عناصر اربعه که عبارت از آتش و باد و آب و خاک است چهار نقطه فرض کردیم بترتیب مذکور نقطه اول آتش نقطه دوم باد سیم نقطه آب چهارم نقطه خاک باین صورت ⁞ و باید دانست که هر نقطه را دو کیفیت است بحسب طبیعت کیفیت اول در آتش گرم و خشک و دوم از آب گرم و تر باشد و دو کیفیت دو کیفیت آب سرد و تر باشد و دو کیفیت خاک سرد و خشک باشد این است طبیعت باشد اما نقطه هر یک از نقاط اربعه شانزده گفته باشد

وعلمای این فن این شکل را مسمی بجماعت کردند و آن شکلی که چهار فرد باشد مسمی بطریق نموده اند که از چهار نقطه باشد که خانه ۵ اباشد و ابسط اشکال شکل عقل کلی نام نهاده اند که طبایع چهارگانه عناصر اربعه باشد از ضرب چهار در چهار حاصل شانزده باشد چه عدد خانه و بیوت این شانزده شکل سی خانه و مقر منزل عقل کل که چهار فرد یعنی چهار نقطه بترتیب چون این شکل ⁞ خانه ۱۵ باشد و یا دانسته مقر و منزل نفس کل خانه ۱۶ باشد بنا ء عدد خانه ۱۵ منزل عقل کل که چهار فرد باشد

فرد باشد باید دانست که چون نقطه آتش نفس با نقطه آتش متصل شد چهار زوج که نفس کل باشد تنصیف کردیم یک فرد و یک که یک نقطه باشد و مجلس و یک فرد و آن که نقطه آتش نفس است نهادیم متصل بیک فرد اول عقل کل که از آتش عقل نام کردیم چون این صورت ⁞ شکل اول را بدین مناسبت منقوع نام نهادیم که فرد باشد هم از این است که مقر و منزل آن شکل در خانه اول باشد که بعد از شانزده است شانزده منتهی الیه عدد و نقاط است و مشهور است باسم جماعت چون این شکل کرد ⁞ که چهار زوج باشد و شکل دوم که یک زوج و سه فرد باشد ⁞ اسم او را عتبه داخل نهادیم و مقر آن خانه آن دوم ۱۲ در سمت یمین باشد و نام او را عتبه داخل نهادیم و نقطه دوم نقطه باد است چون نقطه باد با نفس حاد ثقل متصل شد که بعد از نقطه آتش باشد از آن دو شکل متولد شد و این ⁞ شکل اول از آن یک فرد و سه زوج است چنانکه گذشت مسمی شد بمفتوح و شکل دیگر منزل آن از طرف نفس در خانه دوم شکل فرد و آن مشهور است بحمره و شکل دوم را عتبه خارج نام نهادیم و مقر و منزل آن در طرف عقل در خانه سیزدهم در سمت شمال که پس مشهور است بقبض الخارج و چون از استخراج دو مقطع مذکور که مقطع اول باشد که مسمی بلحیان است و مقطع دوم که مسمی بحمره باشد

شکلی تولد نماید بدین صورت که دو فرد باشد و دو زوج از این جمله اول نام نهادند
و آن سمی باشد قبض الخارج و مقر و منزل آن از طرف نفس خانه سیم باشد و چون از استخراج
که دو زوج و دو فرد باشد او را شریک جمله اول نام نهادند مقر و منزل آن در سمت
عقص در خانه دوازدهم باشد مشهور است به عتبه الداخل اما نقطه سیم که نقطه آب نفس است
با نقطه آب عقص متصل شود و ایضاً از آن دو شکل حاصل شود بدین صورت که دو زوج
یک فرد و یک زوج و شکل دوم که دو فرد باشد و یک زوج و یک فرد شکل اول را مفتوح ثالث
نام نهادند مقر و منزل او از جانب نفس خانه چهارم گردد و مشهور است نام وی بیاض شکل
دوم را سه دو ثالث زیرا که نقطه ثالث آن که نقطه آب باشد زوج است و سه دو
از آن سه دو ثالث نام نهاده اند و آن مشهور است به فرح و مسکن و مقر آن
در جانب عقص در خانه یازدهم باشد پس بعد از استخراج مفتوح اول و شکل دوم که نقطه آتش
شکل دوم که نام آن فرح باشد ممزوج با مفتوح ثالث که نقطه آبی از شکل اول
که نام او بیاض باشد پس از استخراج شکلی بظهور آید با این صورت که یک فرد و یک
زوج باشد و آن را جمله دوم خوانند و نام آن مشهور است به قبض الخارج و منزل
آن در جانب نفس که خانه پنجم باشد خانه پنجم و از استخراج مفتوح دوم که عبارت
در حمره است با مفتوح سیم که عبارت از بیاض باشد شکلی صورت بندد بدین
طریق

طریق که یک زوج و دو فرد ممزوج است و آن را جمله سیم نام نهادند و مسکن آن
در جانب نفس در خانه ششم باشد و نام آن مشهور است به اجتماع سه دو اول که اسم آن
مشهور به عقله باشد با سه دو ثالث که عبارت از فرح باشد معکوس عکس شکلی که لازم
آید بدین صورت که یک زوج و یک فرد و ایضاً یک زوج و یک فرد از شریک جمله دوم نام نهادند
جمله دوم و هم قبض الخارج باشد و مشهور است آن به قبض الداخل و مسکن در طرف عقص در خانه
دهم گردد و از استخراج سه دو دوم که عبارت از نقی باشد با مفتوح سیم که عبارت
از بیاض باشد شکلی تولد نماید بدین صورت که یک فرد و دو زوج و یک فرد از شریک جمله
سیم نام نهادند و جمله سیم که عبارت از اجتماع باشد و نام این شریک جمله سیم مشهور است
به عقله به فتح عین مهمله و مسکن آن طرف خانه نهم باشد و چون نقطه آتش نفس که عنصر آتش نفس
باشد به آتش عقص که نقطه آتش عقص شود متصل شود دو شکل حاصل گردد بدین صورت
شکل اول را مفتوح چهارم نام نهادند و نام آن مشهور است به لحیان بکسر [illegible] و سکون نون
و کسر کاف و سکون یا [illegible] تحتانی و مسکن آن از جهت طرف نفس در خانه هشتم باشد و شکل
دوم سه دو دوم سه دو چهارم نام نهادند و اسم آن مشهور است به عتبه خارج و مسکن آن
آن در سمت عقص باشد در خانه هفتم [illegible] تولد اشکال به ترتیب [illegible]
[illegible] که حاصل شود در ترکیب طریق و جماعت که بجای آدم ابوالبشر و نفس [illegible]
حوا [illegible] باشند و این مشهور است [illegible]

و از جمله لطائف و نکته آن است کلام این خادم اهل علم حق محمد رضا الموسوی شیرازی
در معرفت خانه هر شکلی و منزل هر یک باید دانست بعد از معرفت عناصر اربعه چنانکه مذکور شد
اول نار دوم باد سیم آب چهارم خاک است و در اینجا معرفت حساب ابجد لازم است باین نوع
الف ا ب ۲ ج ۳ دال ۴ نار بجای الف باد بجای با و آب بجای جیم و خاک
بجای دال قرار گرفت پس در شکلی عنصر نار آن گشوده باشد بگوید خانه اول باشه
و باید دانست که عنصر از عناصر هر شکلی که باشد نقر فرد باشد که عدد میش
گشوده باشد نه زوج که عددش سه باشد بنا علیه شکل لحیان چون عنصر ناری آن
گشوده است خانه درخانه اول میرود و منازل شانزده شکل باشد و خانه
که عنصر باد آن گشوده است ~~شکلی درخانه سیم دارد که عدد~~ باد آن دوست از جانب
دوم باشد مثل این شکل و آن شکلی که باد آن گشوده است مسکن درخانه سیم
دارد و مثل این شکل که نام وی باشد و آن شکلی که عنصر آب آن گشوده است
خانه چهارم مسکن دارد و مثل این شکل که نام آن و آن شکلی که عدد آتش و آب
آن گشوده باشد مثل این شکل منزل آن درخانه پنجم باشد بدین قیاس
تا شانزده خانه با تمام رسد و ششم عدد باد و آب آن گشوده است چون این
شکل و آنکه مسکن در هفتم دارد و عدد عنصر نار آن و باد آن و آب آن گشوده
مثل این شکل که نام وی باشد و نام تمام ونده این تسکین را تسکین

ابرح

ابرح تسکین   و تسکین عنصر هم نام آمده و تسکین حضرت و اقبال علی نقی و ۴
و تسکین طمطم بفتح طا اخت طا و سکون جیم طمطم هندی و این را الیق تسکین طول
بخوانند و ترتیب این تسکین بدین نحو است درخانه لحیان درخانه اول
۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰
۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ بدانکه از تسکین ابرح سه
دایره حاصل شود اول تسکین عوض باشد بدانکه تسکین عوض عدد عنصر الکانه
سه و با معتقد بعبارة اقرب احد عناصر اربعه آن شکل اعم از آنکه زوج باشد
یا فرد شمرده شود و در حساب در آید و ضعف فرد باشد پس اجتماع حاصل عدد هفده
از او طرح نمایند اگر زیاد باشد از هفده آنچه باقی بماند همان حسب همان
خانه باشد و اگر از عدد هفده افزون نباشد یک عدد از آن طرح نمایند باقی
باقی بعد از طرح بعدد آن باقی خانه همان شکل باشد مثلا تسکین عوض این شکل
در منزل اول باشد   در زوج و فرد ... آنکه نار و باد این چون
زوج باشد چهار و آب آن چهار و عنصر خاک آنهم هشت باشد حاصل اجتماع
آن ۱۸ باشد هفده از او طرح کردیم یکی باقی بماند که تم تسکین تسکین عوض
درخانه خانه اول آن   دو زوج دو فرد باشد و خانه دهم در تسکین عوض

در تسکین عرض پنج دو فرد و یک و یک زوج و باز یک فرد باشد چون این شکل پنج بر لیل آنکه تا از آن یکبار و آن دو و آب آن زوج است هشت و تراب آن فرد است الغا

هشت باقی بعد از حصول اجتماع کن هفده از او طرح نمائیم دو عدد باشد پس خاص خانه دوم در تسکین عرض این شکل باشد پنج و همچنین قیاس کن تا باقی خانه نیم این شکل در تسکین

عرض این شکل است ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰

۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ والقا این قاعده که

قاعده ابدوح و کل قاعده دوم باشد اخراج شود و او را قاعده عمق نام

نهاده اند و معرفت این قاعده چون قاعده عرض یکی است را معلوم است

الا آنکه در طرح کردن شانزده شانزده طرح نمایند در زوج آن عنصر و در

فرد آن عنصر واکذار شانزده زیاده باشد آنچه باقی ماند عدد همان خانه باشد

و اگر زیاده تر باشد بعینه همان خانه باشد چون این شکل پنج بدلیل آنکه

در ترکیب هشت و چهار که در عنصر آب واقع است با ضمیمه یک عدد در تراب مجموع

هفده باشد چون شانزده طرح شود باقی باشد یک عدد خانه و منزل او

باشد قیاس ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹

۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ قاعده

مختصر

۵۰

مختصر آنکه بعد از معرفت اجتماع عدد خانه اول آنکه دو فرد و یک زوج و یک فرد باشد

جمع آن عدد هفده باشد شانزده از او طرح کنیم باقی یک باشد از این خانه اول

نام نهاده اند باید خانه دوم حاصل جمع آن هشت ده باشد شانزده طرح شد باقی

دو باشد باید یک فرد و دو زوج و یک فرد باشد تا باقی خانه نوزده شانزده طرح

باقی سه ماند و چهار باید بیست و پنج خانه پنجم بیست و یک چنانکه گذشت اما

تسکین سیم که مسمی تسکین میعاد است و قاعده معرفت این دایره است که دوج

در حساب ابدوح اعتبار کنند مثل آنکه زوج عتبه داخل یک است با قبر بدین نحو تا آخر

تمام و قاعده تسکین میعاد دیدیم نحو است

در تسکین اول اخراج و دوم تسکین اشکال و حکام و فصاحت خفایا و خبایا

و اسامی که چه اسم قصد شد و دقایق و غرایب که گچا بیاید شاء الله ذکر میشود فصل در

در این فصل نسبت هر خانه و منزل از منازل شانزده گانه ذکر شود که منسوب به رابات

شانزده گانه خانه اول خانه مقصد الاشیاء نام نهاده اند بسبب آنکه در این خانه اول

از زمن و حیوان و حیات و تربیت و خلق و تدبیر و معانی و دلالات و سعادات افق نز

غایه و دوم خانه مال و جان و ربح و فرج و معامله و نقد و دم آمدن غایب و رزق

و عطا و غنا و فقر و خانه سیم خانه سفر قریب و نقل و رسایل و خانه تحقیقات
و مصاحبان و علم و حکمت و فرح و خواب و فهم و فکر و تدبیر و خانه چهارم
خانه پدر و عاقبت کار و املاک و عمارات و زراعت و مقام و شهر و پنجم
طرب و هدیه ششم خانه صحت و سعادت و جراحات و احوال و خدمت
کاران و اسرار هفتم خانه زنان و دنیا و بیان و شریکان و دزدان و ظفر و خصومت
هشتم خانه خوف است و خطر و میراث و قبض و دوایی نهم خانه سفر بعید است
و علم دین و خوابها و تعبیر و قدوم غایب و این خانه میراث از اول و سیم
ستانند دهم خانه سلطان و منصب و رفعت و مادر و اینجا نه میراث از سیم
و چهارم ستانند ستانند یازدهم خانه امید است و دوستان و مال دیوان
و وزرا و امرا و ارکان دولت و سعادت و این خانه میراث از پنجم
و ششم ستانند دوازدهم خانه دشمنان و زندان و چهارپایان بزرگ
و اینجا نه میراث از پنجم هفتم و هشتم ستانند سیزدهم خانه طالب است و اینجا نه
گواه است بر اول و پنجم و نهم چهاردهم خانه مطلوب است و اینجا نه گواه ۱۵
بر دوم و ششم و دهم پانزدهم میزان و اینه و حاکم و اینجا نه گواه است بر چهارم ۲۰ — بر ربع
و هشتم و چهاردهم و دیگر بیان آنکه خانه اول و چهارم و هفتم و دهم اوتاد و نه — بر هفتم
و ...ع

و دوم و پنجم و هشتم و یازدهم مایل الاوتاد و سواقط نه عاقبت العواقب و اینجا نه
گواه است بر چهارم و سیم و ششم و نهم و دوازدهم زایل الاوتاد و خانه اوتاد را سعد
بیگیرند و مایل اوتاد را میانه بیگیرند و زایل را نحس بیگیرند و دیگر خانه اول و دوم
و سیم و چهارم امهات گویند و پنجم و ششم نبات گویند و ... جمادات گویند و ... چهارم ...
چهار شکل ناتمام بعضی چون یکدانند ... شکل ... و آن ... و
منقلب و شکل داخل نیست که آتش ندارد و شکل خارج نیست که نقطه آتش دارد و
هرچه خارج است نر است و هرچه داخل است ماده است چنانچه اشکال نر است
ماده است و بعضی گویند که خارج است که نقطه آتش دارد و خاک ندارد و داخل و عکس
منقلب نیست که آتش و خاک هر دو دارد و ثابت عکس نیست که نه نقطه آتش دارد
و نه خاک و بیان منسوبات اشکال به هر چیز باشد چنانکه ... سعد است درزد و شیرین
و خوشبوی بود و ... سرخ و زرد ... و چیزی بود و ... سعد ... و سرخ و زرد و سفید
... نباتی و سعد و سفید و شیرین ... سعد است و تیره رنگ و تلخ و ... جیدا ...
و زرد و ترش ... و ... سرخ و سیاه و تلخ و ترش ... سعد ... و سعد ...
درزد و اغبر و ترش ...
~~... سعد ... و سرخ و سیاه و تلخ و ترش ...~~

سعد و حمرا است و سبز رنگ و شیرین نباتات و سعد و زرد و کهنه و شیرین چیزها که نباتات
داخل اوست حمرا است و سعد و شیرین و سفید نباتات و سبز رنگ و سعد کانی که نباتات
و کهنه کرده و ترش و این بیان‌ها در وجهی کلفتن مذکور شد و سیکیم باید شد اما اعداد عناصر
صغرا بر این نهج است که نقطه آتش یکی و باد دو و آب سه و خاک چهار و حد فرق دایره
چنانچه جمله ده باشد و اعداد عناصر کبرا بر این نهج است که مذکور شد در دایره ابجد یعنی
که آتش در او یک است و باد دو و آب چهار و خاک هشت چنانکه جمله پانزده باشد
و اعداد عناصر کبری بر این نهج است که نقطه آتش سه و باد ده و آب چهار ده و خاک
شانزده چنانکه جمله چهل و سه باشد اما شکلی دایره کل و شکل امهات او
و بنات این و متولدات این
و زایدات این و این تمامات جیگیس مجدار
و ادوار تا فوق است چنانکه در امهات آتش و باد و آب و خاک فرود
در مرکز خود باشد و طریق شوند و دیگر از جهات جماعت شوند و همچنین
در متولدات و زایدات اما شکلی بر وجه بدین ترتیب است
و دراین
شکلی

شکلی آتش و است و باد و هفت و آب چهار و خاک است و اما عدد آتش نسبت که عدد عنصر
که در شکل گشته ده یعنی چهار پایه باشد از شانزده شانزده طرح کنند آنچه بماند عدد خانه باشد
و اگر کمتر باشد آن عدد خانه باشد و این دایره در عدد خانه است و احکامش خواهد آمد
در مقاله ثانیه اما شکلی مثلثه ابجد آتش در او سه است و باد و آتش و آب دوازده و خاک
بیست و چهار است و هم بر طریقه دایره بر وجه توان مسطور است یعنی عدد خانه که شانزده
شکل را جمع نمایند و شانزده شانزده طرح کنند آنچه بماند عدد خانه باشد و این ترکیب است
اما شکلی الفقع
آتش در او هفت است و باد ده و آب چهل بلکه چهار و خاک هزار همه است همان و بهتر که
در شکلی بر وجه مذکور توان مسطور است بدین ترتیب است
اما شکلی طریق بدین نهج است
که آتش در او نه است و باد و [illegible] است و آب [illegible] است و خاک [illegible] است
بلکه چهار و در طرز مذکور توان کرد مسطور است بدین ترتیب است
و شکلی ابجد
صاحب خانه است و باد [illegible] همه شکلی‌ها که شانزده [illegible] آن این شد

اما اشکال شهور سیلیس بیوت بدین ترتیب است [illegible]

[illegible] است شکلیس بیوت بعینه

ندارد ولکن نزد بعضی معتبر است و هر یک از اشکال بیوت و شکل ابدع و شانزده ابدع هفت

نار و هفت آب و هفت خاک که معتبر است در احکام هم در عناصر فرد و هم در عناصر زوج

رشته رشتی میز ترتیب که در شکل وارد است و بعضی جماعت و طریق را اعتبار نکرده اند پس برابع

تقدیر عدد هر عنصری هفت باشد و این اولی است و الله اعلم فصلی در مراتب اشکال بدانکه

مراتب اشکال پنج نوع است اول رباعی است و آن چنانست که جمیع نقاط او چهار باشد

و آن منحصر است در ~~جماعت~~ [illegible] دوم ثمانیت و آن آنست که جمیع نقاط او هشت باشد

و آن ~~اربابه~~ منحصر است در جماعت [illegible] سیم سداسیت و آن آنست که جمیع

نقاط فرد و زوج او شش و نه شش و آن شش شکل است که مشهور نگاه داشته چون این شکل

[illegible] چهارم از مراتب اشکال سباعی باشد و این هفت شکل است

اشکال بیت و خمسی چهار شکل باشد [illegible] و شکلی که عدد عنصر آن

فرد است چون اشکال اربعه مرکز در خانه در خانه باشد هم نیاید بسبب انکه عدد نقاط

اصلی است همیشه و دائما موافق عدد نقاط ثابت باشد در فردیت و زوجیت در این شکل

لازم می آید که عدد نقاط نهم و دهم موافق باشد یازدهم و چهاردهم و در زوجیت و فردیت

و از این لازم آید که نقاط سیزدهم و چهاردهم موافق باشد در زوجیت و فردیت و از این

از این لازم

و از این لازم آید که نقاط سیزدهم و چهاردهم موافق باشد در زوجیت و فردیت و از این لازم

می آید که عدد نقاط فرد … اولی در افراد احکام است تا که معلوم شود و چون

باید اول معرفت نقل و حرکت و سیر نقطه از میزان که میزان عبارت است از ۱۵ …

و این میزان نقطه از میزان موقوف بر چهار مقدمه است مقدمه اولی باید دانست که

چهار خانه ناری باشد که خانه اول و پنجم و نهم و سیزدهم باشد و الف چهار خانه بادی که دوم

و ششم و دهم و چهاردهم باشند و خانه سیم و هفتم و یازدهم آبی و خانه چهارم و هشتم و دوازدهم

و شانزدهم خاکی … مقدمه دوم … نقطه است و آن بر چهار قسم است اول موافقت

سیم … که چهارم … اما موافقت باعتبار آنکه نقطه آتش در مرکز آتش موافق المزاج

بود و هم چنین باد در مرکز باد و آب در مرکز آب و خاک در مرکز خاک و اما … در میان

آتش و باد و آب و خاک باشد … میان آتش و خاک و باد و آب …

مخالفت میان آتش و آب و خاک و باد سیم آنست که مطلوب … آتش …

باد … و مطلوب … آتش است که سرد و تر است زیرا …

و … احتیاج … تا اعتدال حاصل شود چهارم آنست که نقطه ناری خانه اول بلکه ناری

جمیع خانه ها خصوص … خانه دوم بلکه جمیع خانه های بادی

منطق … آب خانه سیم بلکه جمیع خانه های آبی … بانتقال نقطه های خانه چهارم

بلکه جمیع خانه‌ها خالی گردد چنانکه انقصال و قبض و منفرد در هر یک از این نقاط مجتمعه گردد مقدر
حق آنست که زوج از دو نقطه چون خالی گردد چنین است که زوج از ده زوج خالی گردد
چهارم از بیرون آن نقطه حرکت کند مسیر آن نقطه و اعتبار نماید کرد که آن نقطه سیزدهم و دو
یا یکبار رسم هشتم چهارم و یا زدهم رود و باید دوازدهم و یا دهم به پنجم رسد یا ششم للاولی دوم
یا هفتم رسد یا هشتم و این نقطه که هیچ صورت رسد از منازل طبیعی مستفاد و تمام
از طبع انتقال و شکل انتقال مشهد کاهی که نقطه خارج در ایران باشد و آتش سیزدهم آید
دلیل آنکه که حرارت بهیئت زیاد گردد و چنین هم آید حرارت مرتبه دیگر زیاد شود و بهیئت
کم گردد و اگر از نهم با دل رسیده گویند که مزاج این آتش زایل شده و حرارت و بیماری است
دلالت کند بر مرضهای دقیق و اندیشه‌های ماهی و اگر این نقطه سیزدهم و نهم گذرد
و عنایت هر دو خانه طیان باشد سرگرا پرهیز باید کرد از غذای گرم چه دلالت
کند بر ازدیاد حرارت در ابتدا ضعف اگر منتهی شود به دوام نیکوتر باشد و با رنظر کنند
بر سیر این نقطه که در امهات قرار یافت بحرکت در عرض یا بعد از حرکت در عرض
یا در ثبات قرار یافت بحرکت در طول یا بعد از حرکت در طول و دیگر نظر کنند
که در مرکز خود قرار یافت دلالت کند بر سلامت و حصول مراد و اگر در مرکز خود قرار
نیافت

نیافت نظر کنند در منزلات و اگر منزلات هم طبع نیافت نظر کنند در زایدات و اگر
و اگر در زایدات هم نیافت دلالت کند بر حرکت لی یا بسیار محنت واجب است و در احکام
ملاحظه سعادت شکلی که در منتهیه و تکرار اشکال و قوت شهادت و سعادات ما حصل گشته
بر سعادات کلی و غیره در احکام حال آینده و بیم نقطه دوم دوازده نقطه شکلی میراث
معتبر است و حق آنست که هر نقطه از آن دو نقطه که اقوی باشد اعتبار کنند و اگر اقوی
یافت نشود تا غیر اعتبار نمایند و اما صاحب شجره منتهی نقطه دوم را اعتبار کنند و غیره
چون چهار شکل ناری در ایران آید اول آن نقص صحت و نار و حاکم است بر خانه
اول و چهارم حیض متمازج است و خاک و حاکم است بر خانه پنجم و نهم منعقده است و نار و حاکم است
بر خانه نهم و چهارم طریقت و اگر نار آن را حاکم بلکه سازند بر خانه سیزدهم از ضعف اب
بعید است و چون چهار شکل بادی در ایران در آید اول آن نقص خارج است و باد و حاکم است
بر خانه دوم و دوم و دوم اجتماع است و باد و حاکمست بر خانه هشتم سیم قبض الداخل است و باد و
حاکم است بر خانه دهم و چهاردهم طریق است و باد و آن حاکم است بر خانه چهارم و چهار
شکل آبی که در ایران در آید اول آن قبض الخارج است و آب حاکمست بر خانه سیم و سوم اجتماع
است و آب حاکمست بر خانه هفتم و سیم نقص الداخل است و آب او حاکمست بر خانه یازدهم

و چهارم طریق است و آب او حاکم است بر خانهٔ پانزدهم و چهار شکل خاک که در میزان
آید اول آن عقله است و خاک او حاکم است بر خانهٔ چهارم دوم قبض الداخل است و خاک
او حاکم است بر خانهٔ هشتم سوم نصرة الخارج است و خاک او حاکم است بر خانهٔ دوازدهم
و چهارم طریق است و خاک او حاکم است بر خانهٔ شانزدهم پس هر نقطه که در میزان بیرون کند
نظر نماید که در کدام مرتبه است از مراتب چهارگانه و کدام مرتبه بازگشته از مراتب چهارگانه یا از آن
هشت گانه و از کدام صورت صورت تزوجه یا کدام صورت تزوجه یا مفرده رسیده و از صورت
و از کدام خانه است و در چه خانه فرود آمده که ضمیر در کدامی خیبی و دقیق از احکام آن که صورت
منتهی شده و منتهی به آن در خانه و آن دو عنصر باشد مثلاً با و نصرة الخارج از میزان رجوع است
و منتهی گشت در خانه خود و بعضی در خانهٔ سیم و اینجا طریق بود و معلوم شد که این سؤال از کسی
میکند برای اینکه نقطه مرا در خانهٔ اجتماع داده و اجتماع متواتر بود دلالت بیان دو کس
میکند بعد از سه فتی زیرا که خانهٔ دولت است و طریق در دست لابد راه یابد و دولت
چون نصرة الخارج که صاحب خانهٔ سیم است در شکل ابدح در طریق که سیوم است ضرب
صورت نصرة الداخل تولد کند که شهادت کند بر آمد کسی از جای بجایی پس پس
صد صد حکم از سر نقطه آن باشد که اقوی نقطه به در خانه که منتهی شد و شکلی که
در آن

خانه که در آن خانه باشد و شکلی که صاحب آن خانه است در دایرهٔ ابدح ضرب کند
و از این سه شکل و تکرار آن بر قوت و ضعف نقطه حکم کند و تکرار او شکل در جمیع
ابنا و آن معتبر است تحت مجموع در دایرهٔ ابدح در سر نقطه را اما این سر نقطه
گاهی معتبر است که طریق و جماعت در میزان نباشد اما هرگاه که طریق یا جماعت
در میزان باشد محتاج به طریق دیگر و آن را طریق انتقال قوت شکل میدانند
گویند و این طریق اعمدت از آنجهت که جاریست در جمیع اشکال در جمیع خانهای
شانزده گانه و این طریق و این طریق موقوف است بر مقدماتی چند که آن مقدمات
ناقصه در سر نقطه بلکه در جمیع طرق مقدمه اوله در شناختن طبایع اشکال شانزده گانه
و آن بر پنج نهج است که اشکال سه ای معتدل و تام باشند در رباعی و ثنائی و ثلاثی
و افراط محقق است و در خماسی در رباعی تفریط و اشکال سباعی و خماسی ناقصه و طبایع
اشکال سداسی و تیره انکیس صاحب قوة ماسکه است و نصرة الخارج صاحب قوة لعابی
و حمره صاحب قوة غضبی و لحیان صاحب قوة جذابی و قبض الخارج صاحب قوة شهوانی
است و اجتماع صاحب قوة حافظه و بیاض صاحب قوة طبیعی و باقی اشکال باعتبار
عنصر شریک باشند بعد از نقطه آتش باشد قوت غضبی مناسب است

واگر نقطه‌ها دو باشد قوه طبیعی آخر مرکب از نقاط آتش و باد و آب و خاک به ترتیب
اعتبار کرد آن که در مقدمه سیم صحیح و منعقد در صفحه است و آن هیئت که هر نقطه‌ای که
که در هیئت ناریه افتاده باشد گردد و مثلاً لحیان در صفحه اول واقع شود دلسته گردد و قبض الداخل
در صفحه پنجم اجتماع یا هم و هم چنین تا آخر اشکال هر چه در ناری که در اول نهاد ناری افتد
و باقی نقاط موقوف در مراتب خود چنین باشد مقدمه نهم آنست که شکلی که در
میزان واقع شود او را متن میزان خوانند و جمع ضرب نمایند دو طریق که صاحب
شکلیست است و شکلی که حاصل شود از آن شرح میزان خوانند و جمع عنصر آب
شرح کرده شود و بایسته شود و شکلی که حاصل شود از آن تفسیر میزان خوانند
و جمع عنصر آب متن میزان کرده شود و بایسته از آن تا دین میزان نامند
و این عمل را ربط اشکال نامند و این عمل جاری باشد در جمیع مراکز
بعد از تمهید این مقدمات گوییم جمیع اشکال شانزده گانه را حرکتی بود
در ذات اختلاط و ازدواج که چون عدد افراد نقطه نقطه با عدد ازواج
نقطه که نقطه‌ای که [illegible] روز تشد نقطه فرد متغیر است و اگر در ثبت زنند
نقطه زوج

نقطه زوج به شکلی دیگر منتهی شود و منتهیه را ربط کنند و از این ربط احکام
استخراج نمایند و حرکت اختلاط را حرکت طبعی نامند و حرکت ازدواج را
حرکت عرضی و این دو حرکت را در جمیع مراکز سعیه دانند اما حرکت حقیقی
اشکال آنست که از مرکز میزان خروج کنند به شکلی که منتهی شود و آن شکل
مامور است که در میزان است و همیشه چهار حرکت در میزان حاصل شود
باعتبار اشکال که حاصل شود از ربط شکلی که واقع است در میزان و این چهار
حرکت در احکام و اسامی و ضمیر و دفین و خبر بکار آید و اما در احکام
چنان گفته‌اند که چون قوت عدد شکلی که در میزان است منتهی شود و بعد از
ربط منتهی با اشکال سه گانه سعد که آن قبض الداخل و عتبه داخل و اجتماع است
متولد شود مطلوب حاصل گردد بر وجه اتم و اعلی و سعادت کبری حاصل
باشد و این سه شکل را قابلات سعادات نامند اما قبض الداخل
را قابل اکبر نامند و عتبه داخل را قابل اوسط و اجتماع را قابل اصغر
و مراتب الم [illegible] بالقصد باشند و منسوبات اوسط و اوساط
منسوبات اصغر از اراذل و [illegible] قوی قوی اشکال که [illegible] کل

که خانهٔ پانزدهم است حرکت کرده از جای فاعل وارند اگر بحرکت اول
فاعل بمقابل رسد فهو المطلوب والا قوهٔ این منتهی را حرکت دهند و هم
چنین منزل بمنزل حرکت باید داد تا مقابل حاصل شود و آنچه باشد بقدر
مرتبهٔ آن بود یعنی اگر در اوسط و اصغر اکبر مطلوب حاصل شود دانی اسباب
دنیوی بود در قوهٔ افراط قبض الداخل باید طلب کرد و اگر مطلوب حقیقت
و تکمیل نامی و سعادت اخروی بود از قوهٔ اعتدال عتبهٔ داخل باید طلب کرد
و اگر مطلوب کیفیه وقوع و کمیت بود از قوت تفریط اجتماع طلب باید کرد
و هر متحرک که از مرکز میزان حرکت کند هرجا که منتهی شود به صورت
که در بسیط منتهی صورت نهند از نتایجات آن صورت حکم باید کرد مثلاً
اگر قبض الداخل بود سائل طلب رفعت و اسباب دنیوی کند بحد افراط
و اگر عتبهٔ داخل بود در کار سعادات اخروی سعی کند بحد اعتدال و اگر
و اگر نقی خارج بود در نظر نقد و حرکت باشد بحد اعتدال و اگر فرح
باشد صورت امنیه داری بود مثلاً چون در میزان نقی الخد
بود و قوت او دوازده است از مرکز میزان حرکت کرد و قوت
دوازده بهم رسیده اند در این خانهٔ فرح بود با صاحب خانه که قبض
الداخل است

امتزاج داده‌اند لحیان بمیزان آمده و سبب بود بر نفس سائل مع منسوبات عاشر در صورت
امنیه داری و در جمله را این بیع است و دیگر باید که نظر کنند بشکلی که واقع است در شکل الشکل
منتهی به و اوراء امتزاج دهند تا شکل منتهی به و از آن ضمیمه مطلق استنباط کنند مثلاً در صورت
مذکوره که منتهی به فرح بود عدد هم نظر کرده‌اند در یازدهم و در آن قبض الداخل بود و صاحب
یازدهم ضرب کرده‌اند لحیان شد و چون قبض الداخل صاحب افراط مقاصد و احکام است
معلوم شد که ضمیمه مطلق در حرکت است در جهت دنیوی بود و حصول انتفاع و اگر در شکل منتهی به
نقی الخد باشد که در امتزاج او عتبه خارج متولد شود دنیوی بود و به صدق مذکور شکل
دیگر نصرة الداخل و قبض الداخل اجتماع تولد کرده با اجتماع بسته شد یعنی فرحه و بیاض حاصل شد
و دیگر با و نقی الخد ترکیب شده عتبه داخل حاصل شد و به این صورت این اشکال چهارگانه
حاصل شد پس نصرة الداخل متحقق باشد و اجتماع شرح بیاض نقیه و عتبه داخل همه را در جمیع
متحرکات در میزان این طریق را عمل باید داشت در استخراج و دیگر اشکله تکرار اشکال
در لیه اعتبار نماید و در ضمیمه مطلق نه بجمله ضمیمه از این چهار شکل مکرر و تکرار از آن
گرفته و حاصل مقصود و از رسیدن متحرک بمقابل ثمره و رسیدن بشکلی که مقصود
از نتایجات است دلالت نماید تا بانواع است اول وقوع اشکال است در خانه

که قبض الدهن توله باید محاسبه و قرع شکلات در خانه‌ها که مسکن خود در شرف خانه
خود نشسته باشد چنانکه قبض الدهن در سیوم واقع شود که وهم و هم است پس در جواب ل
مقصد باید نظر کرد که مقصد از مناسبات کدام خانه است صاحب آن خانه اول و شکل منتهی یا
لیط باید کرد اگر آن شکل مقصد در متن و شرح و تقییر و ما و بین منتهی به یافته شده دلالت
کند بر حصول مراد و اگر یافته نشد عمل کند در حد و متن منتهی به تا خود که منتهی شود
اندر این شکل مقصد باید اگر بحرکت اول شکل مقصد و حاصل شد ساعی
کار بیت خود کند و اگر در حرکت دویم شکل مقصد یابد به معونت دیگران و اما
در استنباط اسامی محتجبه معتقد به و آن است که نقاط طریق بیت داشته منقسم باشد که
و طبقه مرئی و طبقه آبی و طبقه خاکی و حروف بیت و نقش کلمه در ذات این نقاط
مرجع شد باعتبار آنکه طبقه حروف آتشی باشند طبقه بادی و طبقه آبی و طبقه
خاکی و حروف آتشی ا ه ط م ف ش ذ و حروف بادی ب
و ی ن ص ت ض و حروف آبی ج ز ک س ق
ث ظ حروف خاکی د ح ل ع ر خ غ پس الف در
در نقطه آتش اول باشد که آتش لطیف است و ها در آتش دویم که آن
آتش لطیفة الخارج است و طا در آتش سوم باشد که آتش کثیف الخارج است
دویم

دویم در آتش چهارم باشد که آتش عقیقه خارج است و فا در آتش پنجم باشد که آتش
عقیقه است و شین در آتش ششم باشد که آن آتش قرح است و ذال در آتش هفتم
باشد که آتش نقی است و براین قیاس است باقی حروف و شیر حروف الف
در ذات شکل اول است از دایره ابجد و حرف با در ذات شکل دویم
و جیم در ذات شکل سیم و دال در ذات شکل چهارم است و همچنین به
توالی تا آخر اشکال و دیگر آنکه حروف هفده هم است در ذات شکل اول است
و ص در ذات شکل دویم و همچنین تا آخر حروف و این اشکال شانزده گانه
صاحب الحروف است در هر خانه که باشد و دیگر صاحب این حروف اندرین
وجه در سیر دوره که خانه اول است و در دیگر خانها بر آن حروف داشته مشهور لحیان
در سیر دوره صاحب الف است و در دویم صاحب با و در سیم صاحب جیم و همچنین تا
تا آخر حروف و همه در سیر دوره صاحب با است و در دویم صاحب جیم و در سیم صاحب
دال و همچنین بر لا تا آخر حروف و همچنین در باقی اشکال اما چون اشکال
در مسکن خود باشد دو حرف داشته باشد یکی یا حرف خود داشته باشد و

یکی حرف خود یا دو حرف یکی معروف خود در حساب حروف احاد و عشرات و مئه
و عشرات کمات و مات الوف شمرده میشود چون در یکی خود واقع شود یعنی چهارم
و طرح ده از میزان بدو رسد اندر این خانه دویم با دال و میم در دات او باشد
باقی بر این قیاس اما در استخراج اسمی بعد از بسط میزان و منتهی به طرح میزان
و منتهی به نقطه میزان هر یک در متن و شرح و تکسیر و تا و هر یک حرف
اسم استعلام باید که در رعایت قوة باید نمود و آنچه اقوی باشد الحروف
اسم باشد و یا از قوت منتهی به را حرکت باید داد و حروف چهار گانه را
از اشکال بسط منتهی به دویم طلب باید نمود و حروف اقوی جمع باید کرد
و از آن اسم بیرون آورد و اما در استخراج خبر در منتهی جلیت گویند و از ثانی او رنگ و از
ثالث او شکل و از رابع او جوهر و از خامس خاصیت و الله اعلم و آن ساعت و ارساد سی
در چه ترتیب گرفته است و از سابع المه ایخته است یا نه و در ثامن شریک است یا رابع و
تاسع چه کوکبی آن دارد و هم طعم و قیمت آن و از یازدهم تمامی و تا تمامی و از دوازدهم
موضع وی و او شریک چهارم است اما در استخراج خبی استعانت غایبه باستخراج احش
بصواب اقرب است اما استخراج و این جهت او از چهارم منتهی به گوییم والله اعلم

فصل هفدهم

پس مقدمه عمل اهل این علم در احکام آنست که چهار حرکت اعتبار نمایند زیرا که
میزان که قصر عقد کلیت و تزدیشان یکی حرکت نقطه فرد میزان باعتبار را حرکت
نظر نمایند در سیر ابین تا انتها و رسیدن بمراتب با حساب با اسعاد و یا نحاف
و صحی و عقد و استخراج شکل منتهی به و نظر نمایند در مرتبه آن نقطه و در مرتبه نقاطی
که میان آن نقطه است تا انتها و نظر کنند در مرتبه ازواجی که متصعد از آن نقطه در نقاط نهای
که حمره است تا انتها و استشهاد نمایند از سعادت اشکال و قوت و ضعف آن
و کملداشان در قسمها و سیما اشکالیکه متعلق است بخانه مراد و استشهاد نمایند
تمیز در سعادت و قوت و قوت شواهد خانه سابع که ان نیم است و یازدهم و دوازدهم نظران
که پنجم است و نهم و بعد از ملاحظه جمیع این امور استنباط احکام نمایند و در ملاحظه
بعضی اعتبار اقوی دو آن دو نقطه که در میزان باشد و بعضی نمایند هر دو نقطه را که اگر
منتهی به آن دو نقطه دو شکل باشد و آن دو شکل را هم استخراج نمایند آنچه بیرون
آید با شکل قائمه خویش استخراج نمایند آنچه حاصل آید در احکام تمیز ملاحظه او را
اعتبار نمایند و حرکت دوم حرکت عدد نقاط فرد شکل است تا منتهی شود
بخانه و بعد از اعتبار این حرکه که بسط نمایند شکل منتهی به و از آن چهار شکل باد .

و شکلی دیگر از شأن احکام استنباط ثمانیه شانزده‌ها و امور مذکوره
چهارم حرکت عدد حروف شکل است و بعد از آن تمیز لیط ثمانیه منتهی به
این حرکت را و احکام از آن استنباط ثمانیه شانزده‌ها و از امور مذکوره
به مجمله شانزده‌ها و امور مذکوره یعنی علامات اشکال و وقت و تحقق و دیگر
شان و علامات شواهد و نواظر در جمیع طرق معتبر است و نیز هرگاه که میزان
را لیط ثمانیه هر یک از حرکات متن و شرح بالتقدیر و ناویب و اعتبار
ثمانیه و عدد نقاط مجموع نقاط زوج و فرد اشکال خود در دایره حفظ خانها
معتبر است لازم فرموده چهار حرکت و هر یک از متن و شرح بالتقدیر و ناویب
میزان یکی حرکت طولی شکل دوم حرکت عرض سیم حرکت عمق چهارم حرکت
عدد حروف شکل پس لازم آید شانزده حرکت از حرکت میزان بعد
اشکال رمل و لا منتهی میان شانزده حرکت ساکنه ده شکل حاصل و از آن استنباط
ثمانیه به مجمله لیط شکلی به وجه مذکور و هر شکل سبب مرض در بطون اشکال
و بهر حال از دایره ابروج و هر نقطه و طرح شکل و لیط آن سفلی که منتهی است به جا در
بنیاد به نحو و ذیل دو دایره را شاید باید ساخت و همچنین دیگر طرق ایشان مستعده شاه

این

در اعمال

این دو طریق باید ساخت تا بصواب نزدیک‌تر باشد ان شاء الله تعالی
متفرقه و این مقاله مشتمل است بر پنج فصل   در عمل دایره بروج و آنچنانست که در شکل اول
نظر کنند که در چند خانه خود آمده در آن دایره اگر در ششم و هشتم و دوازدهم خانه خود آمده دلالت
کند بر پریشانی و حمق و اگر در یا ق خانهای خود آمده باشد دلالت کند بر سعادت لا سیما نهم
و یازدهم اما در حصول مطلوب نظر کنند به معشوق شکل اول که هفتم اوست در آن دایره اگر
معشوق باقی شود دلالت کند لا سیما که در خانهای سیوم و پنجم و نهم و یازدهم باشد و اگر
باقی نشود در خانهای معشوق نظر کنند که چه شکلست آن شکل را با شکل معشوق ضرب
نمایند شکلی که حاصل شود اگر سعد داخل باشد سؤال در حصول باشد و مطلوب حاصل صحیح
شود هر لحظه به دشواری و اگر منقلب سعد باشد بعض حاصل شود به دشواری و مجمله در طلب انفصال در
شکل داخل حصول مراد باشد و در طلب انفصال در شکل خارج حصول مراد باشد سعد
باشد نحس به سعد به دشواری و بعضی از استادان دوم را معشوق داشته اند و در معشوق شکل اول
و پنجم ضرب شکل اول با فرح ضمیر توان گفت و اما بیان آنکه هر شکلی از اشکال در دایره بروج
در هر خانه چه عدد دارد آنست که هر شکلی در تسکین خود کمال عددی که آن خانه دارد و مع زیاده
بعد در خانه متاخر در شکل کمال عددی که آن خانه دارد و مع نقصان بعد مثلا فرح در خانه اول

یکی دال است و در خانه دوم دو و در سیم چهار و در چهارم هشت و همچنین تا آخر بیوت بیابی که
کمال عدد وی خانه اول دو است در خانه اول چهار عدد دال است و در خانه دوم پنج و در سیم هفت
و در چهارم ده و علی هذا القیاس و چون خانه مراد معلوم شد از شکلی که در خانه باشد عدد حروف آن
گوینده دال که در امهات باشد از ایام گویند دال که در بنات باشد از سابیع گویند دال که در منقلبات
باشد از شهور گویند دال که در آیدات باشد از سنین گویند مثلا شکل النکس در امهات
باشد مطلوب لهار رسد زیرا که شکل اسبوع از شهور و سنین گذشت و باز در ایام
گذشت و علی هذا و اگر عدد هر شکلی از عدد عنصر حقیر گویند یا عدد اوسط بشرط قوت
و مناسب است با خانه مطلوب بعید نیست

در عمل تشکیل خط و بیان

بلکه هر شکلی در خانه عددی دارد و معشوق دارد و آن چنان باشد که در خانه
مقصود نمایند تا چه شکل آمده است و آن شکل در رجعت است یا در استقامت در رجعت
و اتصالات که هست خانه لعدد وی اقرانیه چنانکه در خانه هشتم بیت و چهار عدد دارد له
بعد از تجاوز از هشتم رجعت دال است و جمع از هشتم تجاوز کند در هر خانه یک عدد کم میکند چون
بخانه شانزدهم رسد شانزده عدد دال است و چون باول رسد همان عدد اصلی یعنی
هفده عدد دارد و اما لفظ معشوق تعبیر از دیگر دایره چنان باشد که نظر کنند در خانه چهاردهم
که چه شکلی نشسته و چند خانه نقل کرده و در رجعت یا استقامت از آن شکل

و عدد

و عدد و لفظ معشوق شکل ضمیر استخراج نماید و این ضمیر جمله مذکور معتبر است نزد استادان اما
معشوق بر آن نهج است که عقیده دانی در پنجم عقیده طلب کرده باشد برای قیاس فصل در
بیان حل و عقد عمل و در آن حقیقی باشد و مجازی و عقد نیز حقیقی باشد و مجازی
مثلا چنان که آتش اول کشنده است و باد و حل است و آب اول بسته چون بطبع رسد آتش
آتش اول عقد شود و عقد مجازی باد و حل مجازی و آب عقد شود و عقد حقیقی و خاک حل حقیقی
حل شود و حل مجازی و این حل و عقد در شکل است اما حل و عقد از دایره اشکال اربع
چنانست که شکلی در دهم یا شد یا شکل خانه مقصود نشسته و نظر کنند که چه شکلی و حل شود
و حل یا عقد که شود حقیقی است یا مجازی در حقیقی زحصول مراد حکم کنند بعد از رعایت
مناسب است و تعیین آنکه سؤال از کدام رجعت است در خانه اول عقیده دانی بود و در خانه
مقصود احتماع جمع در دهم ضرب کنند حاصل النکس با خط عقیده دانی بود و این عقد نیست
حقیقی در تشکیل یعنی در عنصر اول در باد و آب عقد نیست مجازی حیث حقیقی و در خاک حل نیست
مجازی لیکن باعتبار مرتبه در احکام تمیز که حلیت حقیقی آنکه زن با مرده است در مثال مذکور
که سؤال از کدام صحت است اگر در بیع آتشی بود ناچار حکم از عقد زوج باشد و ... باید
یکی بیطرا و اگر بیع بادی بود حکم از عقد باشد ... بر آید در وسط و اگر آبی بود

از عقده آب حل کنند و این به مولود هم در روز ساعت و باقی بر این قیاس و جمعی دیگر در معنی عقده
گفته اند که تسکین شکسته ابراج را با تسکین ابراج معنی عقده گفته بر این وجه که آن دو شکل که صاحب
خانه مقصودند الا که دایره با یکدیگر امتزاج بسته معنی را شکلی که خانه مقصود است
امتزاج نمایند نظر نمایند که نتیجه در معنی عقده شد مثلا سؤال سائل در خانه هفتم بود و شکلی که
واقع بود در خانه هفتم قبض الداخل بود چون شکلی که صاحب هفتم است در دایره ابراج عتبه
خارج است و شکلی که صاحب هفتم است در دایره شکسته ابراج نقی الخد است و چون در هم که
امتزاج بسته قبض الداخل شود و در زبان این نتیجه قبض الداخل که در خانه مطلوب است جماعت پیدا کرده
و به جماعت عقده شود و معلوم است که سؤال سائل مشکل است با آب و آب عقده شود و حقیقت است پس گفته
که معلوم سائل را به نصیره و از جماعت معلوم باشد نظر نماینده در خانه شش ترده و حل کنند و هم این
قیاس بود و فصل در بیان امر حقیقی و مجازی است امر حقیقی آن شکلی باشد که در زبان در شکل
حاصل شود و در زبان دلالت نماینده مشهود در خانه مطلوب که پنجم بود و قبض الخارج بود و در
اول عتبه خارج امری که در میان ایشان حاصل شود جمله است این امریست حقیقی در ذات
که ی خصوص که جمله در دویم بود و چه صاحب دویم است در تسکین ابراج و الی در خانه
ششم مثلا نقی الخارج و در اول عتبه داخل و از میان ایشان نقی حاصل شود و آن امریست
مجازی زیرا که نقی خارج و عتبه داخل و نقی از ششم دور است و در این دایره حکم بر خلاف
مذکور باشد خصوص که نقی در ششم باشد باقی بر این قیاس فصل در حکم سیر نقطه
و حکم

و حکم در تسکین کلی چون دو نقطه از میزان به دو خانه منتهی شود نظر کنند که بکار آید و شکلی که
واقع در خانه منتهی اند در دایره ابراج کدام دو شکسته هر یک از آن دو شکل را امتزاج بسته
آنچه حاصل شود حکم کلی از آن گفته معنی و عقده را حقیقی نمایند و در حقیقت گفته و اما حکم
در تسکین دایره کلی در ابهامات است در حقیقت اکثری برآنکه خانه اول خانه نظر است
و خانه دویم خانه نطق است و خانه سیم خانه اتصال و خانه چهارم خانه انفصال چهار شکل
منفرد هر یک بخانه منسوب کرده اند و رؤیت لحیان متعلق است و نطق بجمیع دا اتصال
~~چهار شکل منفرد هر یک بخانه منسوب کرده اند و رؤیت~~ بیاض و انفصال با نقی الخد
اجتماع و نقی الکلاسه و جماعت و این شکل ها و هر سه شکل شریک شکلی اند بر این وجه شریک
لحیان عتبه خارج و قبض الخارج و نقی الخد خارج است و این چهار متعلقه برؤیت و شریک
حمره فرح است و عتبه داخل و اجتماع و این هر چهار متعلقه بنطق و شریک بیاض نقی است
و طریق و نصره داخل و این هر چهار متعلقه باتصال و شریک انکیس قبض الداخل است و عقله
و جماعت و این هر چهار متعلقه بانفصال و چهار اول متعلق بچهار خانه اند بر ترتیب
مذکور و هم چنین باقی اشکال باید که هر سؤال باشد شکل خانه مراد طلب نمایند و حکم
بلکه جمع اضافه کنند و طالع فصل در بیان ضمیر از شکل اول آتش دویم باد سیم آب

واز چهارم خاک زوج وفرد هرچه باشد شکلی که باشد ضمیر از آن استنباط نمایند
واگر همان شکل را در خانه شکل پنجم زنند از آن ضمیر استنباط توان کرد دیگر
در شکل پنجم خاک قرار گیرد واز ششم آب واز هفتم باد واز هشتم آتش واین شکلی که از
امهات حاصل شده ضرب نمایند واز حاصل ضمیر استنباط نمایند واگر موجود است
در آن خانه که باشد واگر معدوم باشد غایب طلبند با خود بسیار بر دو واستادان
این اعتبار نمایند دیگر از تکرار شکل اول استنباط ضمیر توان کرد دیگر از ناطق
شکل لحیانی ضمیر استنباط نمایند دیگر از اعداد نقاط فرد امهات استنباط ضمیر
نمایند دیگر شکل اول را در پنج ضرب نمایند بمجمله ضمیر بسیار است واین است
که مذکور شد در مقاله دیگر و تکرار شکل اعتبار رکن دال و در ضمیر علیه در جمیع امور

در طرق استخراج خبیء ودر آن طرق بسیار است یا آنست که از شکل اول طبیعت
جلیت واز دوم لون واز سیم شکل واز چهارم جوهر وباقی بر آن وجه که مذکور شد
دیگر آنکه نقطه آتش غالب بود خبیء معدنی بود واگر باد غالب باشد حیوانی
بود واگر آب غالب باشد نباتی بود واگر خاک غالب باشد کانی بود دیگر
شکل اول را با شکل دوم زنند وحاصل را با شکل سیم زنند وحاصل را با شکل دوم
زنند

زنند ودلیل جنس خبیء بود دیگر شکل اول جهت خبیء است ودوم رنگ وطعم وریست وسیم شکل چهارم
ودلیل قیمت ودوم دلیل قدر ودیگر عدد نقاط را بشمارند وپنج پنج طرح کنند اگر یکی ماند سیاه
باشد واگر دو ماند سفید باشد واگر سه ماند سرخ واگر چهار ماند زرد باشد واگر پنج ماند
محقق باشد دیگر نظر نمایند که کدام شکل بیشتر است در زایچه در بسیط شهر برآن
بر آن وجه که مذکور شد در مقاله اول که اگر غالب اشکال آتشی باشد خبیء معدنی
بود واگر غالب هوائی باشد حیوانی بود واگر غالب آبی باشد نباتی بود واگر
غالب خاکی بود کانی باشد واگر اشکال ثابت وی بود ممتزج باشد یا مرکب از دو
جوهر — در بیان رمل سال نه وآن چنانست که در وقت تحویل آفتاب بحمل رملی
بزنند جهت احوال ودوران سال واز هر شکلی احوال ماهی استخراج کنند تا دوازده ماه واگر
خواهند انقلاب کنند با اشکال سیزدهم وچهاردهم را امهات ساخته زنند واز آن رملی
تمام نمایند واین رمل ثانی نمایند تا وقتی که ثابت شود یعنی امهات دیگر باز آید گاه یک نوبت
ثابت شود وگاه بدو وگاه بسه وگاه بچهار وگاه به پنج تا به شش نوبت رسد ودر فال
با احتیاط باید بود وانقلاب جهت چهار انقلاب ثابت شود وهر رملی تفصیل دهند وانرا
با هر رملی استخراج دهند وحکم کنند واگر بچهار ثابت نشود انقلاب نمایند بدوم وجه اول

را ضرب غایبه در سیزدهم و چهاردهم را ضرب غایبه در چهاردهم و هفتم را در دوم و ده را
ضرب غایبه در سیزدهم و چهارم ضرب کرده حاصل شود و از ضرب امهات سه زنند و تمام غایبه
باز رمل دوم را انقلاب غایبه به دستور مذکور نایبت و چهار رمل و در هر رملی ترتیب یافته
روز حکم غایبه هر روز از شکلی دال خواهند روز بروز حکم غایبند و از رمل تمام باید که جهت هر روز
انقلاب غایبه هر روز شکلی دال خواهند از رمل اصلی ... و دستور که اول را در دوم ضرب غایبه
و هفتم در پنجم و نهم را در یازدهم هم و دهم را در دوم و یازدهم از این چهار شکل اصلی غایبه یکی را
اول سه زنند و دیگر ایام دیگر شکل دوم اصلی را در چهار ضرب غایبه و یازدهم هم را در هفتم و دوم را
در چهاردهم چهارم و هم ... هم دوازدهم چهار شکل اصلی دو شکل اصلی سازند و باقی دو شکل ... امهات
سه زنند و رمل تمام غایبه و ... امهات ... شود انقلاب کنند با امهات اصلی والله اعلم

در طریق تحقیق اما این ... حکما ... در بقیه اشکال غایبه و در بقیه اشکال سعد حکم غایبه
بر سلامت و در بقیه اشکال ... حکم کنند بر حصول مطلب ... بر این قیاس اما اگر
مصر ... سؤال حکم کنند چنانچه نظر غایبه تا سؤال ... خانه است و ...
... شکلی از این شکل خانه ... بیرون ... اتصال باشد دایم ...
... باشند دلیل حصول باشد ... بر این قیاس ... حکم ... از شکل ... نتیجه ...
بیرون ... اما این ... از چهارم و چهاردهم و خانه مقصود ... حکم کنند چهاردهم ...
... است ... است و ... سلامت است ...
باشد از اول و خانه مقصود حکم کنند شکلی بیرون آورند ... در رمل ... باشد دلیل
بر حصول ... اما طریق ... از ... و ... اول ...

دایم

و آب سوم و ملک چهارم شکلی آورند و از خاک پنجم و آب ششم و باد هفتم و آتش هشتم شکلی نیز
بیرون آورند و از این دو شکل شکلی بیرون آورند و از آن ... رمل خوانند پس اگر ...
با چهاردهم موافق باشد دلیل حصول مطلوب باشد والله از هر دو شکلی بیرون آورند و از آن
حکم کنند والله اعلم اما طریق متعارف مشهور نیست که از خانه اول تا دوازدهم
در هر خانه که شکلی سعد باشد حکم کنند بر سلامت آن خانه و از جمیع اول دوازدهم
و سقین ... دیگر ... حکم کنند چنانکه بر احوال النفس حال
شد ... شکل ... دارند و باقی بیرون قیاس امهات را اصلی دانسته و ... فلکیه
مثلا ... در امهات دلیل دانسته بر حصول مال غایب باشد بر این قیاس اما طریقه
این نجوم حکم کنند چنانکه خانه اول حمل بود و ثانی ... ثور و ثالث جوزا ...
هذه القیاس و اشکال ... منسوب کنند بر آن وجه که متعارف است لعقد
... منسوبه ... و در خانه اول دلیل باشد بر روز
یکشنبه ... منسوبه ... خانه دوم دلیل باشند بر روز جمعه و ...
... منسوبه ... در خانه سیم دلیل باشد بر روز چهارشنبه و ... طریق منسوبه
... در خانه چهارم دلیل باشند بر روز ... و ... منسوبه ... در خانه پنجم

ولیکن بود به روز دوشنبه و لحیان و لقره داخل منسوب است به مشتری و در خانه ششم دلیل باشد به روز
پنجشنبه و جمعه دلیل منسوب است به مریخ و در خانه هفتم دلیل باشد به روز سه شنبه قبض مع ارتفاع
منسوب است به راس و در خانه هشتم دلیل است به روز سه شنبه و جمعه خارج منسوب است
به زیت و در خانه نهم به روز سه شنبه و طریق علم شناختن چنانست که چون لحیان شده در اول
باشد گویند که مشتری در حمل است و هر دو دارد [illegible] حامل است و اگر قبض الداخل
در اول آید گویند که آفتاب در حمل است و در شرف است و چنانکه ولد تحمه باشد
ببینند که شکل اول کدام کوکب تعلق دارد و در تقویم اگر شمال است حکم کنند زیرا که
بقلم علامات ختم کرده شد والله اعلم بالصواب [illegible]
در طهران [illegible]

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰
س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ			
۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰			
ض	ظ	غ											
۸۰۰	۹۰۰	۱۰۰۰											

دعا جهت رنگ و نقوش اصفهانی است درست تجربه شده مجرب است با یه سه بار چهل ... در بازار آورده دعا که در کاغذ نوشته

... بار به زنش ... مجرب ... دعای دیگر ... به کاغذ ... و ... است

رنگ با ... اصفهانی ... در ... کیسه ... حاجات

دعای جهت ... است

علی حلق فلق فلق ۲۲ و لا ۵ ۵ ع اللهم اشف لشفائک و دا و ید و اتک بحجه ۳ واله

دعا ... کاغذ ... در ... زخم ... در سه بار ... که

یا حفیظ یا حفیظ یا حفیظ
یا شافی یا شافی یا شافی
اشف اشف اشف
بحجه ... اله

مرهمی که جهت زخم ... است در نهایت خوبی

سه کاسه ... روغن بادام شیرین ... موم سفید ... سه ... که خوب ... آن شود

سه ... در ظرف ... روی آتش گذاشته آب ... روغن بادام ... مخلوط آن ... سفید ...

در حالتی که ... آتش گذاشته ... گرم است ... که ... روغن بادام مخلوط ... شود

نرم ... که ... نرم ... در حالتی ... گرم باشد ... روغن ... خوب ... شد ... مرهم

به ... زخم ... گذاشته ... زخم ... زخم ... به ... اسه ... روز

مرهم ... زخم ... زخم ... خوب شود

[illegible] جمعه آخر ماه مبارک رمضان [illegible] دعای [illegible]

[illegible] ماه مبارک [illegible]

[illegible]

[illegible] تجربه [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم الا انک یا الله محیط بهم علمک محال

دعای جمعه آخر [illegible]

[illegible] وبالحق انزلناه وبالحق نزل وما ارسلناک

الا رحمة للعالمین

دعای [illegible]

[illegible] یقرض الله قرضاً حسناً [illegible]

[illegible]

در [illegible] که [illegible] خواهد [illegible]

آن [illegible] الفلک والانعام [illegible] سوار [illegible]

سبحان الذی سخر لنا

از حضرت [illegible] روایت که حضرت رسول [illegible]

[illegible]

بخواند بسم الله مجریها و مرسیها ان ربی لغفور رحیم

[illegible]

[illegible]

بچه را پیر و دو دایر در تحفه وشته بود و ثقلی که مهارت شده آن

محو زالقه ام و کمتر و روح در آن اثنا ای آنکه گشته ده را شکفته شد ثم

دهان بجای به ایام شده بهر کس با لقمه و داشت بجای لقمه بهای آن شیشه

چه بچه و چه بزرگ گرفت محبه که رشته با با آدم باشد العادی قند او آن

سکوته رشته او را اشتیاق یا غم دقوری زد بهای آن رشته را با قوری

همه رز و او تحفه تر زا نشته تا روغن بیفتد را آن لیسه را دو آن

روغن سرخ با ته رنگ یافت پشته فوری زد روغن نشسته را با موضع آن

که دوانه با آن از حرارف آن بانه بهای به طعمه خوب هرامی

از نسخه نارجاس

ارسنیک	سفید سعد	زرد رابع	زرد دوره ۵
۳۲ ل	۳/۴	۱/۲	۱۰ ل
سفید طب	عاقرقرحا	زعفرانی	عکس سی
۱۰ ل	۱۰ ل	۱۲ ل	۴

اجرا را که به تبخیر از آن رها دوره ۵ با آب علی جمبر

کهنه در شیشه رنگه بدرند چو دفن تا پیچ جوهر رنگ زدند با

بیرون آوردند بر سر دردها

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲ ربع	۱
۱/۱۰	۴ مثقال	۲ مثقال	۲ مثقال	۲ مثقال	۱/۱	۱/۱	۸ ل

شیاف ... چشم

این نسخه تجربه شده از ... که ... مجرب است و ... تجربه شد

... ... مثقال	... حار مثقال	... مثقال	... مثقال	... سوده مثقال	... ... مثقال

روغن ... مثقال

توتیا را در آتش بگذارند تا سفید شود دواهای دیگر را بکوبند و بهم ... ... و ...

و آن قدر ... که ... ... تا ... ... و هر وقت که مصرف باشد

با ... آب ... و در چشم کنند ... ... در چشم کشیدن بسیار خوب است مجرب است ...

[illegible]

بجهة [illegible] چشم ٣ [illegible]

[illegible] چشم [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

اذا وقعت الواقعة ليس لوقعتها كاذبة

خافضة رافعة اذا رجت الارض

رجا وبست الجبال بسا

[illegible]

دیگر [illegible]

[illegible]

خط تلغراف

ا ، ء ، ب ، پ ، ت

ث ، ج ، چ ، ح

خ ، د ، ذ ، ر ، ز

ژ ، س ، ش ، ص

ض ، ط ، ظ ، ع

غ ، ف ، ق ، ك

ك ، ل ، م ، ن

و ، ه ، ى